

مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۴۲

می ۲۰۱۵



مجله خبری - تحلیلی

ایران معاصر

شماره ۴۲

می ۲۰۱۵

هیئت تحریریه

سردبیر: رجب صفروف

سروراستار: ایگور پاتکراتینکو

الکساندر پروخانوف

سرگی بابورین

دمیتری روریکوف

ویتالی تریتیاکوف

حیدر جمال

ماکسیم شیفچینکو

آدرس تحریریه: مسکو، خیابان کورووی وال، شماره ۷

تصاویر گرفته شده از

ایتارتاس، ریانووستی، ریا ایران رو

فهرست مطالب

- چکیده مطالب.....۲
- شکست راهبرد آمریکا در خاور میانه
ولادیمیر آکسیف.....۶
- نتانیاهو در کنگره آمریکا: اوج دروغ گویی و
هیستری.....۱۱
- ایران - پاکستان: «سنگ های زیردربایی» بر سر راه
شراکت دوجانبه
ایگور نیکلایف.....۱۵
- تنها چیزی که آمریکا می خواهد، سرنگونی نظام
دولتی ایران است
ولادیمیر آکسیف.....۱۹
- اوضاع داخلی ایران و تأثیر آن بر روابط بین ایران و
روسیه
ولادیمیر آکسیف.....۲۴
- اگر ایران به مدار نفوذ آمریکا منتقل شود، چه
چیزی در انتظار روسیه خواهد بود؟
ولادیمیر آکسیف.....۲۸
- سرلشکر قاسم سلیمانی: بهشت در میدان نبرد
است
ایگور پانکراتنکو.....۳۳
- علی خامنه ای درباره همکاری با آمریکا: «کور
خواندید!».....۳۸
- ایران طرف چه کسی را می گیرد؟
حیدر جمال.....۴۲
- یمن: توسعه طلبی ایران یا تجاوز سعودی؟
نیکلای یگوروف.....۴۶

چکیده مطالب

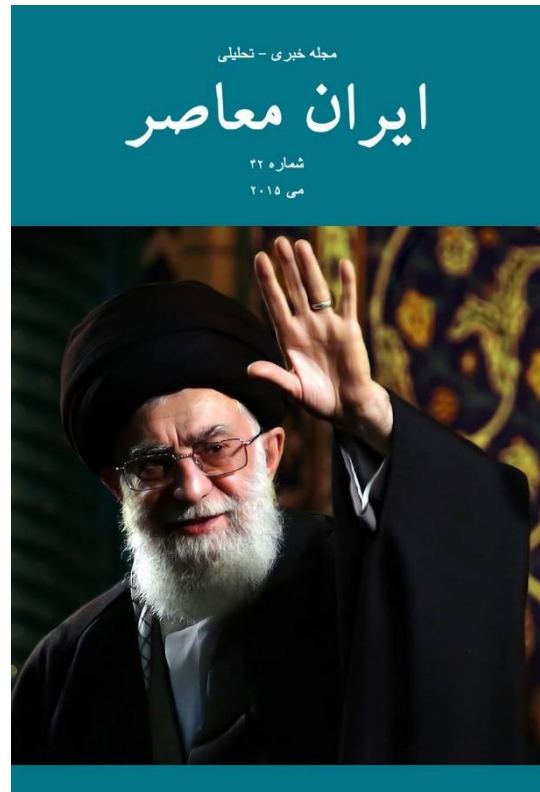
روی کار آمدن حسن روحانی رئیس جمهور ایران باعث تشدید بحث در محافل کارشناسی در باره خط مشی سیاسی جمهوری اسلامی ایران شد. در طول سال های زیادی این نقطه نظر بی عیب و نقص به نظر می آمد که ایران به علت مقابله شدید با غرب و قبل از همه با ایالات متحده چاره ای جز دست به دامن روسیه شدن ندارد. ولی چرا روسیه؟

عجیب است ولی روسیه که در همه زمینه های کلیدی امور جهانی شریک بازی های غرب است، بر خلاف واقعیت آشکار، از اتحاد شوروی چهره قطب جایگزین را به ارث برده است. طبیعی است که ماهنامه «ایران معاصر» نتوانست از بررسی این مسأله حیاتی کنار بماند. در بخشی از مطالب شماره جدید ۴۲ مجله، نقطه نظرهای مختلف در چارچوب این بحث منعکس می گردد.

منطقه خاور میانه همیشه برای ایالات متحده از بزرگ ترین اولویت راهبردی جهانی برخوردار بوده است. این منطقه از نظر واشنگتن نه تنها

منطقه نفت و گاز خیز بلکه محل تجمع نیروهای افراطی است که حربه اساسی سیاست آمریکا می باشند. خاور میانه کماکان تکیه گاه راهبرد جهانی ایالات متحده است که در این منطقه عمدتاً بر کشورهای متحد خود متکی می شود که موج ناآرامی های سیاسی آن ها را فرا گرفته است. آیا این اهداف با موفقیت حاصل می شود؟ مطلب «شکست راهبرد آمریکا در خاور میانه» به این سؤال پاسخ می دهد.

روز ۱۱ ماه مارس که باراک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده تحریم های ضد ایرانی را برای مدت یک سال تمدید کرد، دورویی و تزویر آمریکا در روابط با ایران یک بار دیگر به اثبات رسید. واشنگتن از یک سو همراه با اعضای دیگر گروه ۵+۱ بین المللی با نمایندگان ایران درباره برنامه هسته ای مذاکراتی انجام می دهد که در نهایت امر باید به رفع همه تحریم های اعمال شده چه توسط شورای امنیت و چه در سطح ملی منجر شود و از سوی دیگر، مهلت اعتبار این تحریم ها را تمدید می کند. و این در حالی است که قرار است روز ۱۵ ماه مارس در مونترو دور جدید مذاکرات درباره برنامه هسته ای ایران با مشارکت جان کری وزیر امور خارجه آمریکا برگزار شود و انتظار می رود که تا پایان ماه ژوئن موافقتنامه درباره حل و فصل نهایی مسأله برنامه هسته ای در عوض رفع تحریم ها به امضا برسد. در وهله اول به نظر می آید که در رفتار کاخ سفید از منطق خبری



نیست ولی این ادعا صحت ندارد. جزئیات امر در مقاله «تنها چیزی که آمریکا می خواهد، سرنگونی نظام دولتی ایران است» تشریح شده است.

به موازات نزدیک شدن پایان مذاکرات درباره برنامه هسته ای ایران، مقاومت تل اوپو و «اتحادیه مقدس پادشاهی های عربی» به ریاست ریاض یعنی اعضای اساسی ائتلاف ضد ایرانی، با فرجام مثبت مذاکرات شدید تر می گردد.

سخنرانی نتانیاهو در کنگره ایالات متحده به دفعات به وسیله کف زدن های خروشان حضاری که تالار جلسات را پر کرده بودند، قطع شد. نخست وزیر اسرائیل درباره برنامه هسته ای ایران هیچ چیز تازه ای نگفت. حرف های او مانند سابق همان مخلوط از اتهامات اثبات نشده ای بود که جهانیان بیست سال است که از زبان او می شنوند. ولی هدف اساسی بیبی لجام گسیخته حاصل شد: نمایندگان کنگره آمریکا یک بار دیگر تأکید کردند که اکثرشان متحدان باوفای وی در مبارزه با تهران هستند. نکات ظریف این سخنرانی در مطلب «نتانیاهو در کنگره آمریکا: اوج دروغ گوئی و هیستری» منعکس شده است.

مدتهاست که در غرب و در پادشاهی های شبه جزیره عربستان فریادهای هیستری آمیزی شنیده می شود که گویا در حالی که همه منتظر انعقاد توافقات درباره برنامه هسته ای ایران هستند، ایرانیان چشم جهانیان را دور دیده و به تدریج نفوذ خود را در عراق، یمن و سوریه گسترش می دهند. برخی کارشناسان حتی ادعاهایی مطرح کردند که گویا سرنوشت این کشور به سکه سیاه در مذاکرات ایران با کشورهای غرب تبدیل شده است. از نظر حکام کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، تأکید واشنگتن در گفتگو با پادشاهی های خلیج فارس و برخی کشورهای عربی دیگر بر شفاف بودن معامله در حال تهیه با ایران قانع کننده نیست. جنبه های مختلف این مسأله در مقاله «اعضای شورای همکاری کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس مخالف بهبود روابط با ایران هستند» منعکس شده است.

امروزه می توان نتایج مقدماتی روند سی و پنج ساله توسعه روابط بین مسکو و تهران بعد از سرنگونی شاه را جمع بندی کرد. مطلب «ایران طرف چه کسی را می گیرد؟» نوشته حیدر جمال به ویژگی های آن پرداخته است. نویسنده اظهار عقیده می کند که «مسأله همیشگی ایران این است که این کشور هرگز از نظر روان شناختی، عقیدتی و تمدنی به کسی وابسته نبوده ولی همیشه منابع سازمانی و تکنولوژیکی را کم می آورد تا این استقلال بنیادین داخلی را به حق حاکمیت و استقلال کامل خارجی تبدیل کند... ایران به همین علت و به حکم عوامل مختلف (از جمله ذهنیت خود) نمی تواند طرف هیچ کس اعم از غرب یا روسیه را بگیرد. ایران در طول تاریخ بازیگر مهم مستقلی بوده و این حالت خود را حفظ کرده است».

«اگر ایران به مدار نفوذ آمریکا منتقل شود، چه چیزی در انتظار روسیه خواهد بود؟» نگارنده مطلبی با همین عنوان سعی کرده است پیشبینی توسعه اوضاع در صورت عملی شدن این سناریوی بدبینانه را ارائه دهد. وی به طور خاصی تأکید می کند که «اگر ایران به مدار نفوذ آمریکا گذر کند، ممکن است پایگاه های نیروی دریایی و نیروی هوایی آمریکا بزودی در سواحل جنوبی خزر «سبز» شوند. این پایگاه ها مناطق ساحلی رود ولگا و شمال قفقاز را به طور مستقیم تهدید خواهند کرد. آنگاه

روسیه مجبور می شود گروه نیروهای خود را در منطقه افزایش داده و نیروی دریایی تمام عیار را ایجاد کند، سامانه پدافند هوایی را از نو بسازد و به کارهای دیگر از این قبیل تن دهد».

البته علی خامنه ای رهبر معظم ایران با فصاحت تمام پاسخ سئوال درباره احتمال همکاری ایران با ایالات متحده را داد. در مطلبی تحت عنوان «علی خامنه ای درباره همکاری با آمریکا: «کور خواندید!» آمده است: «آقای خامنه ای تأکید کرد: «مذاکره با آمریکا در مسئله هسته‌ای است و لاغیر». آیا در صورت پایان موفقیت آمیز مذاکرات احتمال نزدیکی مواضع ایالات متحده و ایران در زمینه مسایل منطقه ای می رود؟ آیا امکان دارد که تهران و واشنگتن در جهت حل و فصل حاد ترین مسایل خاور میانه و قبل از همه مقابله با داعش همکاری کنند؟ رهبر در پاسخ به سئوال تلفظ نشده ولی مورد علاقه همه حضار گفت: «در مورد مسائل منطقه‌ای مذاکره نمی کنیم چراکه هدف آن‌ها نقطه مقابل هدف ما و هدف خصمانه ای می باشد».

هیأت تحریریه مجله «ایران معاصر» همیشه به سیاست منطقه ای ایران توجه ویژه ای می کند. شماره چهل و دوم مجله از این قاعده مستثنی نیست. در مقاله «سیاست خارجی ایران: جهت گیری اوستی» به قلم خانم یانا آمیلینا محقق نامدار روس و رئیس «باشگاه ژئوپلیتیکی قفقاز»، این جنبه کمتر مطالعه شده مسأله بررسی می شود. نویسنده خاطرنشان می کند: «با وجود روابط دیرینه تاریخی بین فارس ها و اوستی ها، تاریخچه تماس های اوستی - ایرانی طی پانزده سال اخیر نشان می دهد که این روابط تا اواخر سال ۲۰۱۳ فقط هر از گاهی و به ابتکار برخی نمایندگان رسمی جمهوری اسلامی ایران توسعه می یافت. انتصاب سفیر جدید جمهوری اسلامی ایران در فدراسیون روسیه (روز ۹ دسامبر سال ۲۰۱۳ آقای مهدی سنایی به این مقام منصوب شد که اوایل سال های ۲۰۰۰ رایزن فرهنگی سفارت ایران در مسکو بود) و نیز احتیاج تهران به متنوع و فشرده تر کردن جریان های حمل و نقل در مسیر ایران-ماورای قفقاز - روسیه، نقطه مبدأ ارتقای این روابط به سطح کیفی جدید شده است».

به نظر می آید که حل و فصل دو مسأله فوق العاده مهم یعنی ساخت خط لوله و برقراری ثبات در مرزها، موجبات جدی برقراری روابط تنگاتنگ مشارکت بین تهران و اسلام آباد را فراهم می کند. بیش از ۱,۵ میلیون نفر از زوار پاکستانی اهل تشیع که هر سال از ایران بازدید می کنند، باید به وسیله پیوندهای محکم مذهبی و فرهنگی این موجبات را مستحکم نمایند. متأسفانه، در روابط بین این دو کشور سنگ های زیردریایی فراوانی وجود دارند که همه تلاش ها در جهت تحکیم شراکت متقابل به طور دائم به این موانع بر می خورد. برای آشنایی با جزئیات بیشتر این موضوع به مقاله «ایران - پاکستان: «سنگ های زیردریایی» بر سر راه شراکت دوجانبه» مراجعه فرمایید.

در ماه مارس سال جاری رئیس جمهوری اسلامی ایران از ترکمنستان دیدار دو روزه به عمل آورد و در مذاکرات با قربان قلی بردی محمدوف همتای ترکمنی خود خاطرنشان نمود که «تهران و عشق آباد به برقراری روابط نزدیک در چارچوب همکاری های ثمربخش ادامه می دهند» که پایه های آن بلافاصله بعد از مستقل شدن ترکمنستان پی ریزی شده بود. به گفته کارشناسان، روابط دوجانبه صرفاً بر مبنای مصلحت اقتصادی برقرار می شود ولی اختلاف نظرهای سیاسی نادیده گرفته می شود. روحانی در مذاکرات با رهبر ترکمنستان خاطرنشان کرد که «هر دو کشور باید از همه امکانات خود برای بسط و توسعه

روابط دوجانبه استفاده کنند». در نتیجه مذاکرات ۱۷ موافقتنامه درباره توسعه روابط اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، حقوقی و علمی-فنی به امضا رسید. به گفته روحانی، اسناد امضا شده نه تنها به گسترش بیشتر روابط بین دو کشور مساعدت می کند بلکه به نفع تمام منطقه می باشد. وضعیت روابط ایرانی - ترکمنی در مقاله «تجار ایرانی وارد ترکمنستان می شوند» تشریح گردیده است.

طبیعی است که اوضاع یمن که یکی از حادثترین مناقشات منطقه ای است، از نظر ما نیفتاده است. اظهارات غوغا بر انگیز منصور هادی رئیس جمهور فراری یمن مبنی بر اینکه «اگر ایران تنگه باب المندب را تحت کنترل خود در آورد، احتیاجی به داشتن بمب اتم نخواهد داشت»، در پایتخت های عربی گوش بدهکار پیدا کرد. ولی آیا فرضیه هایی که رسانه های گروهی ضمن انعکاس حوادث یمن به ما عرضه می کنند، بی عیب و نقص است؟ مطلبی تحت عنوان «یمن: توسعه طلبی ایران یا تجاوز سعودی؟» در حد معینی به این سؤال پاسخ می دهد. نویسنده این مطلب اظهار عقیده می کند که «تجاوز به یمن، حادثه کم اهمیتی در حیاط خلوت جغرافیایی نیست. عراق، سوریه و یمن حلقه های یک زنجیره و صحنه هایی از مبارزه ریاض در راه سلطه منطقه ای و مبارزه واشنگتن در راه سلطه جهانی هستند. از این نظر، معرفی حوادث در این کشور رنج دیده به عنوان «رویارویی ایرانی - سعودی» که به مابقی جهان ربطی ندارد، کوتاه بینی و اشتباه محض است».

در خاتمه مایلیم به یک مطلب دیگر اشاره کنیم که پایگاه اطلاع رسانی «ایران رو» و هیأت تحریریه مجله «ایران معاصر» به وسیله آن طرح جدید خود را که شامل سلسله پرتره های سیاسی شخصیت های برجسته جمهوری اسلامی می باشد، شروع می کنند. قهرمان شرح اول در چارچوب این پروژه تحت عنوان «سرلشکر قاسم سلیمانی: بهشت در میدان نبرد است»، شخصیتی می باشد که ایالات متحده او را مورد تحریم شخصی قرار داده و ده ها سرویس ویژه جهانی حاضرند بابت هر گزارش اطلاعاتی درباره جایی که فرمانده سرویس اسطوره ای ایرانی «قدس» در هر لحظه مشخص در آنجا اقامت داشته باشد، یک میلیون دلار بپردازند. سردار قاسم سلیمانی تمام عمر خود را وقف یک هدف کرده است و آن دفاع از ایران و آرمان های انقلاب اسلامی است. وی امروز یکی از با نفوذترین شخصیت های خاور میانه می باشد. «سلیمانی در یکی از مصاحبه های خود گفت: برداشت معمولی انسان ها از بهشت، شامل منظره شگفت انگیز زیبا، آب زلال جویبارها و زنان ماهرو است. ولی یک نوع دیگر بهشت وجود دارد و آن بهشت میادین نبرد است». سردار سلیمانی افزود: «منظورم میدان نبرد در راه کشور خود است».

چه چیزی می تواند به این سخن زیبا اضافه شود؟ فقط می توانیم از طرف خود اطلاع دهیم که ماهنامه «ایران معاصر» که شماره چهل و دوم آن تقدیم حضورتان می شود، به تعریف از میهن دوستان و سیاستمدارانی که چهره معاصر جمهوری اسلامی را تشکیل می دهند، ادامه خواهد داد.

شکست راهبرد آمریکا در خاور میانه

ولادیمیر آلکسیف

منطقه خاور میانه همیشه مهمترین اولویت راهبرد جهانی ایالات متحده بوده است. این منطقه برای واشنگتن نه تنها منطقه نفت و گاز خیز بلکه محل تجمع نیروهای افراطی است که حربه اساسی ایالات متحده می باشد. خاور میانه کماکان تکیه گاه راهبرد جهانی ایالات متحده است که در این منطقه عمدتاً بر کشورهای متحد خود متکی می شود که موج ناآرامی های سیاسی آن ها را فرا گرفته است. ولی با این وجود، تحکیم مواضع آمریکایی در خاور میانه، یکی از عناصر اساسی راهبرد جهانی ایالات متحده می باشد.



اولویت های غیر عربی ایالات متحده

مقامات دولتی آمریکا ترکیه را مرکز کلیدی ژئوپلیتیکی اورآسیا می دانند که قادر است در دستیابی به اهداف آمریکا در منطقه سهم به سزایی ایفا کند. ویژگی های سیاسی داخلی و ژئو استراتژیکی ترکیه اجازه می دهد که این کشور به عنوان سر پل ارتباطی بین غرب و جهان اسلام تلقی شود. بدیهی است که در چارچوب برنامه های واشنگتن، ترکیه موظف است نقش عنصر مهم نزدیکی روابط بین غرب و جهان اسلام را ایفا کند. این امر جوابگوی اصل بنیادین سیاست خارجی دولت باراک اوباما می باشد و آن «گسترش همکاری های جهانی» است. ولی اختلاف نظرها بر سر برخی مسایل خاور میانه بین آمریکا و ترکیه از بین نرفته است. ایران یکی از موضوعات مورد اختلاف عمیق بین ایالات متحده و جمهوری ترکیه است. به عقیده آمریکا، ترکیه نگرانی های غرب از برنامه هسته ای ایران را دست کم می گیرد. ترکیه از اعمال تحریم ها علیه جمهوری اسلامی هم پشتیبانی نمی کند. آنکارا که مانند سابق با عنایت به منافع خود رفتار می کند. با ایران سلسله توافقات در زمینه انرژی را منعقد کرده و بدین وسیله استقلال عمل و تمایل به بالا بردن اعتبار خود در میان کشورهای اسلامی به نمایش گذاشته است. ایالات متحده نگرانی توسعه مشارکت ترکیه با روسیه به خصوص در زمینه انرژی است، به گونه ای که ترکیه می تواند به مسیر جایگزین «جریان جنوبی» تبدیل شود.

ایران به یکی از اولویت های سیاست خارجی دولت باراک اوباما تبدیل شده است. باراک اوباما مانند جرج بوش رئیس جمهور سابق آمریکا، آماده است در صورت لزوم و به منظور پیشگیری از دستیابی تهران به سلاح های هسته ای، از همه اقدامات و از جمله اقدامات نظامی استفاده کند ولی دمکرات ها همچنین آمادگی برای گفتگوی مستقیم با ایران را از خود نشان داده اند. واشنگتن بعد از انتخاب شدن حسن روحانی به مقام ریاست جمهوری ایران در تابستان سال ۲۰۱۳ که این شخص که نظریات

لیبرال و غربگرایانه وی شناخته شده است، جای محمود احمدی نژاد را گرفت، به ابتکار خود به گفتگوی مستقیم قبل از همه درباره برنامه هسته ای ایران تن داد. کاخ سفید به حسن روحانی و تیم وی امید بست زیرا خوب می فهمید که محافظه کاران و نظامیان ایرانی و قبل از همه فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، در زمینه های اصولی برنامه هسته ای به گذشت ها تن نخواهند داد.

این بزرگ ترین اشتباه واشنگتن بود که از همان ابتدا پنهان نمی کرد که مایل است از طریق مذاکرات به تسلیم عملی تهران در عوض لغو تحریم های بازرگانی - اقتصادی و مالی دست یابد. ولی ایرانیان بعد از بررسی مفصل موضوع فهمیدند که نه برنامه هسته ای برای آمریکایی ها اهمیت دارد و نه رژیم عدم اشاعه و ثبات منطقه ای. آنها به فکر تحریک استحاله جامعه ایرانی و عوض کردن رژیم حاکم فعلی ایران با رژیم غرب گرا هستند. در این صورت ایران به مدار نفوذ آمریکایی می پیوست و شرکت های آمریکایی به منابع سرشار نفتی و گازی ایران دسترسی پیدا می کردند. ایالات متحده در صورت عدم پیشرفت مذاکرات درباره برنامه هسته ای، به عنوان راه احتیاطی «انقلاب رنگین» را با اتکا بر ستون پنجم نیرومند، محافل لیبرال غربگرا و مخالفان در بین اقلیت های قومی (آذری ها، کردها، بلوچ ها و غیره) تهیه می کند. علاوه بر آن، واشنگتن نمی داند چگونه باید به سالم سازی روابط بین ایران از یک سو و عربستان سعودی و پادشاهی های حاشیه خلیج فارس از سوی دیگر دست یابد ولی در غیر این صورت اوضاع منطقه خلیج فارس متشنج و انفجاری باقی می ماند.

دولت باراک اوباما در رابطه با مناقشه خاور میانه که یکی از اولویت های سیاست آمریکایی باقی مانده است، حق کامل اسرائیل برای تأمین امنیت خود را به رسمیت می شناسد ولی به شرطی که «امیدها و آمال مشروع سیاسی و اقتصادی ملت فلسطین در نظر گرفته شود». واشنگتن با آرزوی اسرائیل مبنی بر امن کردن خود در برابر موشک باران های حماس «همدردی عمیقی» می کند و از این گروهک مرتباً می خواهد از زورگویی دست کشیده و اسرائیل را به رسمیت بشناسد. به عقیده دولت فعلی آمریکا، انعقاد صلح بلندمدت می تواند این مسأله را حل کند که اسرائیل در این صورت امنیت خود را تأمین کرده و با کشورهای هممرز روابط حسن همجواری برقرار خواهد کرد. فلسطینی ها به نوبه خود صاحب استقلال، پیشرفت اقتصادی و امنیت در داخل کشور خود خواهند شد. کاخ سفید در این زمینه برای میانجی گری مصر و اردن نقش قابل توجهی قایل است. ولی پیشرفت چندانی در این زمینه مشاهده می شود و باراک اوباما هنوز نتوانسته است بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل را تحت تأثیر لازم قرار دهد. نتانیاهو به خط شدید خود نسبت به فلسطینی ها و از جمله بخش میانه رو آنها به ریاست محمود عباس ادامه می دهد.

«انقلاب های رنگین»

اعتراف به این واقعیت برای واشنگتن بسیار تلخ است ولی شرکت آن در انقلاب های رنگین در جهان عرب به شکست راهبرد خاور میانه ای باراک اوباما انجامیده است. ایالات متحده در سال های ۲۰۱۴-۲۰۱۱ در چارچوب اجرای نظریه خاور میانه و شمال آفریقا بزرگ که هدف آن ترویج دموکراسی غربی در کشورهای عربی بود، در عمل نظارت بر اوضاع را از دست داده و با اسلام گرایان رادیکال روابط بیش از حد نزدیکی برقرار کرد. واشنگتن نفهمید که انتخابات آزاد در کشورهای عربی همین

نیروها و نه لیبرال‌های غرب گرا را به قدرت خواهد رساند. امیدها به غربی شدن این کشورها به یک خیال واهی با عواقب بسیار اسفناک تبدیل شده است.

مصر بزرگترین کشور جهان عرب که همیشه متحد کاخ سفید در بسیاری از مسایل خاور میانه و از جمله حل و فصل اوضاع خاور میانه متحد آمریکا بود، قربانی اول سیاست ذاتاً متضاد واشنگتن شد. زمام امور این کشور به دست نه نیروهای غرب گرای غیر مذهبی که اعتراضات علیه حسنی مبارک را شروع کرده بودند، بلکه اتحادیه رادیکال اسلامی «اخوان المسلمین» افتاد که بر حمایت مالی نیرومند کشور وهابی رادیکال تر قطر متکی می شد. شیخ یوسف القرضاوی مرشد عقیدتی اخوان در ابعاد بین المللی از همانجا روندهای زیادی را اداره می کرد. تنها مداخله سران ارتش به ریاست ژنرال عبدالفتاح السیسی که دست به کودتا زد، موفق شد مصر را از ورطه اسلام گرایی و هرج و مرج اقتصادی بیرون بکشد. این کار به کمک عربستان سعودی انجام شد که از پررویی قطر به خشم آمده بود. ولی الآن ایالات متحده دچار سردرگمی شده و نمی تواند با مصر چگونه رفتار کند. برای رهایی این کشور از مشکلات جاری پول بیش از حد زیادی لازم است. ولی صرف نظر از اینکه چه اتفاقی بیفتد، در شرایطی که در آور نزدیک و میانه روحیات شدید ضد آمریکایی رواج یافته است. چیزی به آمریکایی ها کمک نخواهد کرد. ایالات متحده قبل از انقلاب های رنگین در این منطقه مواضع محکمی داشت ولی آنها خیال کردند که این وضع کفایت نمی کند و در صدد بازسازی این منطقه از طریق تحریک انقلاب های رنگین بر آمدند و در نتیجه بی دلیل برای خود دشمنان فراوانی تراشیده اند.

بعد از ناآرامی های سیاسی تونس و مصر که به انقلاب های رنگین انجامید، در سلسله کشورهای خاور میانه و شمال آفریقا و از جمله بحرین، یمن، لیبی و سوریه بی ثباتی برقرار شد. ولی باراک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده اواخر ماه فوریه سال ۲۰۱۱ اظهار داشت که همه کشورها متفاوت هستند و اینکه هر یک از کشورها از ویژگی ها و سنت های خود برخوردار است. او بدین وسیله تجاوزهای سعودی به بحرین و سپس شرکت مستقیم ایالات متحده در سرنگونی رژیم معمر قذافی را توجیه کرد. ما در نتیجه چه چیزی داریم؟ لیبی و سودان دستخوش جنگ های قبیله ای شده اند، مصر با «اخوان المسلمین» دست به گریبان شده است، لبنان هیأت دولت را از دست داده و حزب الله با القاعده می جنگد؛ سوریه با تروریست های بین المللی که از حمایت مالی عربستان سعودی برخوردارند، می جنگد؛ عراق در حالت جنگ داخلی به سر می برد و ایران زیر بار تحریم ها درباره برنامه هسته ای خود مذاکره می کند. هرج و مرج هدایت شونده ای که نظریه مربوطه توسط طراحان راهبرد واشنگتن تهیه شد، جای خود را به هرج و مرج هدایت ناپذیر داده است.

استاندارد دوگانه سیاست خاور میانه ای ایالات متحده به بارز ترین وجه در لیبی و سوریه بروز کرد که واشنگتن ابتدا به طور مصنوعی مناقشات داخلی و سپس عملیات مسلحانه اسلام گرایان علیه مقامات مشروع طرابلس و دمشق را که مخالف غرب نبودند، ترتیب داد. آمریکایی ها با پیروی از خواست های عربستان سعودی و قطر با شتاب ائتلاف های غیر طبیعی از کشورهای اتحادیه اروپا و پادشاهی های خلیج فارس را تشکیل داده و بدین وسیله اروپای روشنفکر را با پادشاهی های محافظه کار قرون وسطایی عربستان به یک ائتلاف دعوت کردند. واشنگتن، ریاض و دوحه بعد از ماه های متمادی جنگ با استفاده از نیروی هوایی به بهانه قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل متحد موفق شدند رژیم معمر قذافی را سرنگونی کنند. آنها به پیروزی

ای رسیدند که برای آنها گران تمام شد زیرا این کشور بعد از گذشت چند ماه رو به تجزیه گذاشت که در هر قسمت آن گروه های جنایی حکومت می کردند و حالا داعش در میان آنها به مقام اول می رسد.

تنها در سوریه جلوی این سناریو گرفته شد. ملت سوریه از مشاهده سناریوی لیبی وحشت کرده و با یکپارچگی پیرامون بشار اسد، تجاوزات ائتلاف ناتو با وهابیون عربستان را دفع کردند. روسیه و ایران حيله غرب را فهمیده و به کمک دمشق شتافتند.

عربستان سعودی و امارات سابق برای آمریکا اولویت دارند

دولت باراک اوباما بعد از کودتای سیاسی در مصر در رابطه با احتمال تکرار این حادثه در بحرین احتیاط بیشتری به خرج داد. با وجود اینکه بحرین فقط یک دولت کوچک جزیره ای در خلیج فارس است، این کشور عضو مدار مهم ترین منافع نظامی، راهبردی و ژئوپلیتیکی ایالات متحده می باشد. در بحرین ناوگان پنجم ایالات متحده مستقر شده و این کشور پایگاه راهبردی ایالات متحده می باشد. آمریکا همچنین بحرین را به عنوان تکیه گاه مهمی برای پیشگیری از گسترش نفوذ ایرانی تلقی می کند. در کاخ سفید بر این اعتقاد هستند که بحرین امکانات مهم راهبردی آمریکا در خلیج فارس را تشکیل می دهد که آمریکا نمی تواند «با عوض شدن دولت آن سازش کند». در اینجا برخورد دوگانه واشنگتن با رعایت حقوق بشر بروز کرد اقلیت حاکم سنی با اتکا بر نیروی نظامی سعودی به اکثریت شیعه یورش بردند که این مردم فقط پایان تبعیض مذهبی خود را می خواستند.

سیاست نسبت به عربستان سعودی برای ایالات متحده اهمیت باز هم بیشتری دارد زیرا این متحد اساسی منطقه ای و مهم ترین کشور برای آمریکا در بعد نظامی - سیاسی و اقتصادی است. آمریکا برای همین کشور نقش ژاندارم خود در خلیج فارس و نیروی مقابل کلیدی در مقابله با نفوذ ایران را قایل شده است. عربستان سعودی که از بزرگ ترین ذخایر نفت برخوردار است، در راهبرد انرژی آمریکا جایگاه ویژه ای دارد زیرا امنیت متحدان غربی آمریکا در زمینه انرژی را تأمین می کند. این پادشاهی بزرگترین خریدار سلاح های آمریکایی معادل ده ها میلیارد دلار است که از این طریق سفارش ها برای صنایع دفاعی آمریکا تأمین می شود. صرف نظر از اختلاف نظرها بین واشنگتن و ریاض، ائتلاف آنها در آینده نزدیک تکان نخواهد خورد. عربستان سعودی از این نظر در منطقه رقیبی ندارد. تصادفی نیست که آمریکایی ها در زمان بیماری ملک عبدالله هر روز حال او را کنترل می کردند تا بعد از وفات پادشاه انتقال زمام امور به وارث وی بدون تکان ها و حوادث ناگهانی صورت بگیرد. به همین علت تهران باید بفهمد که ایران حتی در صورت بازگشت به مدار نفوذ آمریکا، تا مدت زیادی نخواهد توانست جای عربستان سعودی را بگیرد زیرا این پادشاهی، «گاو مقدس» راهبرد خاور میانه ای امریکاست.

واشنگتن به همین علت با چنین پشت کاری با قیام کنندگان شیعه حوثی در یمن، به اصطلاح «شکم نرم» عربستان سعودی مبارزه می کند. حوثی ها به ایران گرایش دارند و ریاض که شیعیان را منشأ خطر اساسی برای موجودیت خود تلقی می کند، آنها را خطر بزرگی برای خود می داند. ایالات متحده به همین علت حاضر است از خشن ترین سرکوب اعتراضات شیعیان مقیم استان شرقی عربستان سعودی که تقریباً تمام نفت عربستان سعودی همانجا تولید می شود، چشم پبوشد. با اطمینان می توان گفت که اگر کار به تجزیه عربستان سعودی و جدایی مناطق شیعه نشین از آن بکشد، نیروهای آمریکایی فوراً وارد این پادشاهی

خواهند شد. تازه این نیروها هم اکنون در پایگاه هایی در کویت، قطر و بحرین مستقر شده اند. لذا عربستان سعودی، نقطه آسیب پذیر آمریکا در خاور میانه است که همه مسایل آن برای واشنگتن درد سر ایجاد می کنند.

راهبر واشنگتن داعش را به وجود آورد

و بالاخره یک مسأله دیگر منطقه که واشنگتن از بهترین استراتژیست های خود برای حل آن استفاده کرد، مقابله با افراطی گری اسلامی به صورت داعش است. آمریکا که با اسلام گرایان مخالف بشار اسد مغالزه می کرد، به ظهور و تقویت این سازمان مساعدت نمود. این یکی از ویژگی های عادی راهبرد آمریکایی در خاور میانه است. همین راهبرد برای مبارزه با اتحاد شوروی در افغانستان به کار گرفته شده و به تشکیل القاعده انجامید که از زیر کنترل سازنده خود در رفته و در چند مورد و از جمله در حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به نیویورک و واشنگتن، به آمریکا ضربه نیرومندی وارد کرد. روابط آمریکایی ها با «اخوان المسلمین» در مصر به انقلاب اسلام گرایان در این کشور انجامید. بعد از آن نوبت یمن رسید. و حالا ما شاهد گسترش منطقه نفوذ خلافت اسلامی هستیم که داعش فقط چند ماه پیش در خاک عراق و سوریه ایجاد کرد. جبهه دوم داعش در لیبی در نزدیکی بلافصل اروپا افتتاح شده است. اگر کار اینطور ادامه یابد، بعید نیست که دولت اسلام گرایان از دجله تا نیل و تا مغرب به وجود آید که این برآیند راهبرد غلط واشنگتن خواهد بود.

ایالات متحده که سرگرم رویارویی با روسیه به بهانه حوادث اوکراین شد، هر گونه نظارت بر توسعه اوضاع خاور میانه را از دست داد و حالا نمی داند بعد از آن چه گام هایی بر دارد. آمریکایی ها به احتمال قوی مجبور خواهند شد به منطقه خاور میانه و شمال آفریقا برگردند و اوکراین را فراموش کنند. در غیر این صورت آمریکا نظارت بر ثروت های اساسی نفتی و گازی جهان را از دست خواهد داد (آمریکا در شرایط جاری به علت کمبود نیروها، امکانات و پتانسیل نمی تواند همزمان در دو محور اقدام کند). ولی واشنگتن فعلاً سر دوراهی قرار گرفته است. تازه ضمانتی نیست که بر اثر اقدامات واشنگتن جلوی روند گسترش نفوذ داعش گرفته شود. بعید نیست که اوضاع از خط عدم بازگشت گذشته باشد. ولی در حالی که ایالات متحده می تواند در آن سوی اقیانوس پنهان شود، اروپا جایی برای فرار ندارد. از اینجا این نتیجه گیری به دست می آید که راهبرد آمریکایی برقراری دموکراسی در خاور میانه و شمال آفریقا نه تنها شکست خورده بلکه ممکن است موجب بروز تکان های جدید در سراسر جهان شود.

نتانیاهو در کنگره آمریکا اوج دروغ گویی و هیستری

سخنرانی نتانیاهو در کنگره ایالات متحده به دفعات به وسیله کف زدن های خروشان حضاری که تالار جلسات را پر کرده بودند، قطع شد. نخست وزیر اسرائیل درباره برنامه هسته ای ایران هیچ چیز تازه ای نگفت. حرف های او مانند سابق همان مخلوط از اتهامات اثبات نشده ای بود که جهانیان بیست سال است که از زبان او می شنوند. ولی هدف اساسی بیبی لجام گسیخته حاصل شد: نمایندگان کنگره آمریکا یک بار دیگر تأکید کردند که اکثرشان متحدان باوفای وی در مبارزه با تهران هستند.



نخست وزیر اسرائیل در ملاقات ۲ مارس با فعالان کمیته آمریکایی - اسرائیلی روابط اجتماعی AIPAC با رضایت آشکار از خود اعتراف کرد که «تا کنون هرگز درباره سخنانی که هنوز ایراد نشده است، تا این حد مطالب مطبوعاتی نوشته شده است». حق با او است زیرا تصمیم نتانیاهو مبنی بر ایفای «وظیفه مقدس» خود و باز کردن چشم نمایندگان کنگره و سناتورهای آمریکایی بر «خطر ایرانی» باعث توفانی از احساسات در کنگره و در کاخ سفید شد.

همین امر که جمهوری خواهان از نخست وزیر اسرائیل برای بیان ملاحظات و تفکرات خود در کنگره درباره معامله هسته ای با ایران، آن هم بدون هماهنگی با دولت باراک اوباما و حتی بدون اینکه او را از قبل از این اقدام مطلع کرده باشند، دعوت کردند، توسط تیم رئیس جمهور آمریکا به عنوان یک اقدام توهین آمیز تلقی شد. آری، جان بینر، رئیس کنگره حق این کار را دارا بود ولی این رفتار رسم غیر مکتوب روابط بین شاخه های قدرت در واشنگتن را نقض می کند و به همین علت توسط مطبوعات آمریکا به عنوان «تلنگر به بینی باراک اوباما» تعبیر شد.

البته علت اساسی نگرانی های کاخ سفید از سخنان «بیبی لجام گسیخته» به مسایل تشریفاتی ربطی نداشت. تیم رئیس جمهور آمریکا بیش از هر چیز دیگر نگران آن بود که نخست وزیر اسرائیل دچار احساسات مناظره ای شده (که در رابطه با ایران همیشه دچار این احساسات می شود) و جزئیات اضافی مذاکرات محرمانه بین نمایندگان تهران و واشنگتن را فاش کند که از سال ۲۰۱۲ جریان داشت. با عنایت به اینکه جریان آن رایزنی ها در جلسات محرمانه با طرف اسرائیلی مورد بحث قرار می گرفت، نتانیاهو درباره تصویر واقعی مذاکرات آمریکایی - ایرانی و درباره سیاست خاور میانه ای دولت باراک اوباما جزئیات با نمک زیادی می داند که از محافل وسیع اجتماعی و از جمله کنگره آمریکا مستور باقی مانده است. به همین علت نهاد جان کری روز ۲ ماه مارس در آستانه سخنرانی در کنگره یک بار دیگر از نتانیاهو درخواست کرد حرف اضافی بر زبان نیاورده و جزئیات محرمانه را فاش نکند. خانم ماری هارف سخنگوی رسمی وزارت امور خارجه آمریکا اظهار داشت که «فاش کردن هر گونه اطلاعات از این قبیل، بدون تردید اعتماد را بر هم خواهد زد».

به نظر می آید که نخست وزیر اسرائیل به این خواهش ها توجه کرد که بعد از آن لحن کاخ سفید در مورد سخنرانی وی نرم تر شد. جان کری دو روز قبل از سخنرانی «تاریخی» نتانیاهو در کنگره اظهار داشت که از او در ایالات متحده استقبال می کند و بدین وسیله ملاحظات سیوزن رایس دستیار امنیت ملی باراک اوباما را فرا خواند که به گفته وی سخنرانی نتانیاهو در کنگره می تواند «برای روابط بین دو کشور عواقب ویرانگرانه ای به دنبال داشته باشد».

«بیبی لجام گسیخته» در کنگره چه گفت

در واقع، نخست وزیر اسرائیل یک بار دیگر به طور ظریف کاخ سفید را شانتاژ کرد که اگر شما مانع از سخنرانی من نشوید، من حرف اضافی نخواهم زد. با توجه به این که او وعده داد جزئیات با نمک دیپلماسی آمریکایی را فاش نکند و از وقایع موثق درباره «برنامه های غدارانه» ایران مبنی بر ساخت بمب هسته ای برخوردار نیست، تمام سخنرانی خود را بر احساسات و ادعاهای بی اساس استوار کرد: «قصدم دارم درباره رژیم ایرانی صحبت کنم که اسرائیل را با نابودی تهدید می کند، کشور بعد از کشور خاورمیانه را می بلعد، در سراسر جهان ترور می نشاند و در همین لحظه مشغول طراحی پتانسیل ساخت مقادیر زیادی از سلاح های هسته ای می باشد». نتانیاهو همینطور «اصول ماه مارس» خود را برای فعالان AIPAC یک روز قبل از ظهور پشت تریبون کنگره بیان کرده بود. باید قبول کنیم که او به قول خود وفا کرد و مأموریت خود را ماهرانه اجرا نمود. سخنان عاطفی وی عمیق ترین احساسات ضد ایرانی را در قلوب حضار محترم تحت تأثیر قرار داد.

البته او برای گرم کردن مخاطبین خود قبل از همه از هر دو حزب اساسی دمکرات و جمهوری خواه ایالات متحده به خاطر حمایت از اسرائیل تشکر کرد. وی در ابتدای سخنرانی خود حرف هایی را بر زبان آورد که با کف زدن های حضار در تالار روبرو شد: «هم پیمانی اسرائیل و ایالات متحده بالاتر از سیاست بوده، هست و خواهد بود». بعد از آن حرف های عادی تکرار شد که خود نتانیاهو و شاهین های تل اوپو ده ها سال است که تکرار می کنند: «ایدئولوژی رژیم انقلابی ایران امروز در اسلام پیکار جو و اندیشه جهاد ریشه دارد. معجونی از اسلام جنگ جو و سلاح های هسته ای، بزرگترین خطر در جهان امروز است. ما نباید اجازه وقوع آن را بدهیم».

در مجموع، به عقیده نتانیاهو، نه داعش یا «اخوان المسلمین» که از حمایت مالی کشورهای حاشیه خلیج فارس برخوردار است، نه تروریست ها و افراطیون سنی بلکه «ایران امروزی» نه تنها برای اسرائیل بلکه برای سراسر منطقه خاور میانه خطر ایجاد می کند. بیبی لجام گسیخته به مخاطبین خود که از این نتیجه گیری ها بهت زده شده بودند، گفت: «تهران علاوه بر همه کارهای دیگر خود، آژانس بین المللی انرژی اتمی را گستاخانه فریب می دهد و برنامه هسته ای خود را از بازرسان آن پنهان می کند. چطور می توان درباره توافقات با این دولت هولناک و رفع تحریم ها از آن صحبت کرد؟»

نتانیاهو از نمایندگان کنگره سؤال کرد که آیا ایران در صورت رفع تحریم ها از تجاوزات خود خواهد کاست؟ و سپس خودش پاسخ داد: «سیاست خارجی ایران خشن تر و خطرناک تر خواهد شد. همسایگانش این را می دانند. آنها هم به داشتن سلاح های هسته ای متمایل خواهند شد که در این صورت تمام منطقه به بشکه باروت تبدیل خواهد گردید». ظاهراً نخست وزیر اسرائیل اعتقاد دارد که در حال حاضر این منطقه امن و امان و در صلح و صفا به سر می برد. وی معتقد است که تهران قبل

از اینکه درباره تحریم ها به توافق برسد، باید از سیاست تجاوزکارانه خود علیه کشورهای همسایه، از حمایت از تروریسم بین المللی و از تهدیدها علیه اصل موجودیت اسرائیل دست بکشد: «اگر ایران بخواهد که با آن به عنوان یک کشور عادی برخورد کنند، باید مانند یک کشور عادی رفتار کند». به عقیده وی، تا آن موقع باید فقط به تحریم ها و فشار متوسل شد ولی جایی برای توافقات و معاملات نیست: «فقدان معامله از معامله بد بهتر است. این معامله بسیار بد است. اگر این معامله نباشد، وضع ما بهتر می شود». روشن است که منظورش از «ما» نه تنها خود او بلکه تمام ائتلاف ضد ایرانی بود که کنگره آمریکا بخشی از آن را تشکیل می دهد.

سخنرانی نتانیاو چه نتیجه ای خواهد داد؟

تالار جلسات در سخنان نخست وزیر اسرائیل از حضار اشباع شده بود که عدم حضور بیش از ۶۰ نفر از سناتور ها و نمایندگان کنگره از حزب دمکرات بر این وضع اثری نگذاشت. هر عضو کنگره حق دارد برای چنین مراسمی یک بلیط اضافی داشته باشد که معمولاً به یکی از دوستان یا رأی دهندگانش می رسد. سخنرانی «تاریخی» یا به عبارت دیگر، هیستری آمیز نتانیاو در واشنگتن شور و شوق آنقدر زیادی را برانگیخت که علاقه مندان به دریافت این بلیط ها فراوان بودند.

آری نتانیاو و باراک اوباما همدیگر را دوست ندارند و جهان بینی آنها با هم تفاوت دارد. دو حزب دمکرات و جمهوری خواه آمریکا نیز به اسرائیل با دید متفاوتی می نگرند. ولی کسی از سیاستمداران امریکایی نمی تواند لابی اسرائیلی یا افکار عمومی را نادیده بگیرد. بنا به نظرسنجی اخیر گلاپ، ۷۰٪ مردم آمریکا در مجموع به دولت یهودی با چشم مثبت می نگرند. همه تلاش های تبلیغاتی دولت کاخ سفید در جهت ایجاد سیمای منفی نتانیاو در اذهان عمومی فقط موجب نوسانات ناچیز علاقه به اسرائیل و نخست وزیر آن شده است. در سال گذشته ۷۲٪ جمعیت آماری به تل اوئیو ارادت داشتند.

صرف نظر از بحث درباره موضع گیری ویژه سناتورهای دمکرات درباره مسأله ایران و حمایت آنها از خط مذاکرات که کاخ سفید و وزارت امور خارجه آمریکا دنبال می کنند، آنها از هیچ خط محکمی در جهت سالم سازی روابط با تهران برخوردار نیستند. و اما جمهوری خواهان بیش از پیش بر تشدید موضع گیری آمریکا در مذاکرات درباره برنامه هسته ای ایران پافشاری می کنند. کاخ سفید ادعاهای ضد ایرانی نخست وزیر اسرائیل را باور نمی کند که خود رئیس جمهور آمریکا در مصاحبه با خبرگزاری رویتر به این واقعیت اعتراف کرد: «وقتی ما دفعه اول موافقتنامه موقت را اعلام کردیم، نخست وزیر نتانیاو مطالب گوناگونی بر زبان آورد که این معامله وحشتناکی خواهد بود و ایران کمک ۵۰ میلیارد دلاری دریافت خواهد کرد و نیز اینکه ایران توافقات را اجرا نخواهد کرد. هیچ یک از این هشدارها تحقق نیافت». ولی روابط بین باراک اوباما و بیبی لجام گسیخته با سیاست آمریکا نسبت به تهران تفاوت اصولی دارد.

واشنگتن به هیچ توافق اصولی درباره برنامه هسته ای ایران احتیاج ندارد بلکه نمایش صلح دوستی و حفاظت از صلح و نیز سندی را می خواهد که بر اذهان عمومی تأثیر تبلیغاتی گذاشته ولی برای ایالات متحده الزام آور نباشد. این تنها علت قابل تأمل ابتکار تازه باراک اوباما است که در همان مصاحبه با رویتر اظهار داشت: «تهران به منظور امضای موافقتنامه بین المللی درباره برنامه هسته ای خود باید این برنامه را حد اقل برای مدت ۱۰ سال به حال تعلیق در آورد». باراک اوباما در همانجا

اعتراف نمود که احتمال دستیابی به این توافق مانند سابق زیر ۵۰٪ است. این امر باعث تعجب نمی شود زیرا مقامات ایران به چه مناسبتی باید از ایالات متحده پیروی کنند که یک بار دیگر اعلام کرد که قواعد بازی در مذاکرات تغییر کرده است؟

هدف از سخنرانی نتانیاهو در کنگره آمریکا که سر تا پا دروغ بی دلیل و حرف های مملو از ادعاهای بی اساس و هیستری بود، این بود که برای رئیس جمهور آمریکا یادآوری کند چه کسی سیاست ایالات متحده نسبت به تهران را طراحی می کند. این نمایش زور و نفوذ ائتلاف ضد ایرانی در کنگره با موفقیت برگزار شد. تالار پر و کف زدن های حضار با نفوذ به طور قانع کننده به باراک اوباما فهماند که رفتار وی در حق ایران درست نیست. کاخ سفید به احتمال قوی این پیام غیر مستقیم را شنیده، فهمیده و ترتیب اثر خواهد داد.

ایران - پاکستان: «سنگ های زیر دریایی» بر سر راه شراکت دوجانبه

ایگور نیکلایف

به نظر می آید که حل و فصل دو مسأله فوق العاده مهم یعنی ساخت خط لوله و برقراری ثبات در مرزها، موجبات جدی برقراری روابط تنگاتنگ مشارکت بین تهران و اسلام آباد را فراهم می کند. بیش از ۱,۵ میلیون نفر از زوار پاکستانی اهل تشیع که هر سال از ایران بازدید می کنند، باید به وسیله پیوندهای محکم مذهبی و فرهنگی این موجبات را مستحکم نمایند. متأسفانه، در روابط بین این دو کشور سنگ های زیر دریایی فراوانی وجود دارند که همه تلاش ها در جهت تحکیم شراکت متقابل به طور دائم به این موانع بر می خورد.



سال ۲۰۱۴، یکی از پربارترین سال ها برای دیپلمات های دو کشور بوده است. سفر نواز شریف نخست وزیر پاکستان به ایران به امضای نه یادداشت تفاهم و پروتکل درباره مهمترین عرصه های روابط بین تهران و اسلام آباد انجامیده است. اگر احیاناً مفاد این اسناد حتی به طور ناکامل و به میزان دو سوم اجرا شود، می توان با استفاده از اصطلاح رایج امروزی گفت که بین این دو کشور «شراکت راهبردی» که این قسمت مشرق زمین را باثبات و امن تر می کند، برقرار شده است.

ولی مسأله به این سادگی نیست. نیروهای ثالث یعنی ایالات متحده، چین، هند و عربستان سعودی بر گفتگو و همکاری بین پاکستان و ایران اثر می گذارند. ولی آنچه که گاهی اهمیت بیشتری دارد، این است که بار اختلافات، نگرانی ها و بی اعتمادی متقابل که در طول سال های طولانی مجاورت دو کشور اندوخته شده است، بر این روابط اثر می گذارد. شخصیت های رسمی دو کشور از تأکید بر دوستی متقابل دریغ نمی ورزند. مسئولین سیاسی چه تهران و چه اسلام آباد بر خلاف فشار خارجی از سوی واشنگتن، ضرورت تحکیم شراکت و اجرای طرح های مشترک در زمینه اقتصاد و امنیت را به خوبی درک می کنند. بعضی ارقام خشک ریاضی هم این گفتگو را تشویق می کند. طی مدتی که مذاکرات درباره صادرات گاز ایران جریان داشته است، نیازهای پاکستان به این گاز مرتباً رشد می کرد. امروزه این کشور به منظور توسعه با ثبات به واردات ۵۰ میلیون متر مکعب گاز در روز یا ۱۸,۲۵ میلیارد متر مکعب گاز در سال احتیاج دارد.

ولی اگر نتایج واقعی همکاری در نظر گرفته شود، تصویر اسفناکی در برابر ما ظاهر می شود. بعید است که در آینده نزدیک پیشرفتی در زمینه ساخت خط لوله ایران-پاکستان (IP) حاصل شود. مرز ۹۰۰ کیلومتری بین دو کشور مانند سابق کانون تنش است که در شرایطی که تضادهای داخلی به اندازه کافی وجود دارد، نمی توان گفت که این تنها نتیجه کارشکنی های بازیگران خارجی باشد.

خط لوله انتقال گاز IP و جریان های پشت پرده

تردید نیست که واشنگتن و ریاض مخالفان اساسی ساخت خط لوله انتقال گاز ایران - پاکستان هستند. تازه هر دوی آنها برای خنثی کردن این طرح از وسایل و امکانات قابل توجهی برخوردارند. کافی است یادآوری شود که در سال ۲۰۱۲ که به نظر می آمد که همه توافقات لازم بین تهران و اسلام آباد درباره ساخت این خط لوله بزودی امضا خواهند شد، در خاک پاکستان ناگهان هم گروهک های تروریستی محلی فعال شدند و هم فعالان مدنی که معلوم نیست از کجا سبز شده بودند. «ریچارد اولسون» سفیر ایالات متحده در اسلام آباد در تلاش خود برای پیشگیری از امضای اسناد درباره اجرای این پروژه، هر گونه نزاکت دیپلماتیک را کنار گذاشته و بی پرده از اعمال تحریم ها علیه پاکستان در صورت ادامه اجرای طرح خط لوله هشدار داد.

حدود دو هفته بعد، در ماه ژانویه سال ۲۰۱۳ واشنگتن توان نفوذ خود در اوضاع پاکستان را به نمایش گذاشت، به گونه ای که زندگی پایتخت کشور برای چند روز به وسیله «راهپیمایی میلیون هایی» که مخالف «نظام فاسد سیاسی» بودند، فلج شد. طاهر قدری عالم اسلامی، رهبر رسمی آن اعتراضات، تا آن موقع شخصیت کمتر شناخته شده ای بود. ولی بعد از میتینگ ها و تظاهرات با همان سرعت زیر سایه رفت که قبل از آن به صحنه آمده بود. البته مسئولین پاکستانی کوچکترین تردیدی نداشتند چه کسی پشتیبان و حامی او بود. به همین علت اسلام آباد این اشاره تلویحی واشنگتن به احتمال بروز انقلاب رنگین یا حد اقل ناآرامی های گسترده توده های مردم را جدی گرفت.

مقامات دولتی پاکستان که بین پتک (یعنی اوج گیری تروریسم) و سندان (به صورت فعالیت جامعه مدنی که ناگهان بیدار شد) قرار گرفتند، تصمیم گرفتند از این خطر بگریزند و به همین علت به طور آشکار اجرای طرح خط لوله ایران - پاکستان را کند کردند که همین امر ناراضی و ناراحتی طبیعی تهران را برانگیخت. در حالی که این دسایس زیرمیزی جریان داشت، برخورد با این خط لوله انتقال گاز در جامعه پاکستانی هم به تدریجی تغییر کرد.

در خاور نزدیک و میانه بر کسی پوشیده نیست که تهران در صدد است در مرکز شبکه منطقه ای توزیع گاز قرار بگیرد. دیدگاه های مختلف در این مورد وجود دارد ولی در حال حاضر نگرانی و ترس از وابستگی به تهران بر احساسات دیگر چیره شده است. نخبگان حاکم برخی کشور ها اعم از ترکیه و پاکستان، استدلال هایی را که این گونه «وابستگی گازی» دوطرفه است و اینکه فروشنده نیز در شرایط بازار به خواست ها و «لوس بازی» های فروشنده وابسته می شود، جدی نمی گیرند.

آنها پاسخ منطقی می دهند که تهران با توجه به امکانات بالقوه مصرف داخلی در داخل ایران، برای گاز فروخته نشده استفاده ای پیدا خواهد کرد. ولی وضعیت وارد کنندگان این گاز می تواند متشنج و بحرانی شود. علاوه بر آن، ایران به دفعات مراتب نگرانی خود را از رشد زورگویی علیه شیعیان پاکستانی با لحن نسبتاً تندی ابراز کرده است که همین امر در اسلام آباد نگرانی هایی را به وجود می آورد که شاید این مسأله با صادرات گاز مرتبط شود. مقامات پاکستانی که می خواهند هم گاز ایرانی را دریافت کنند و هم از ناراحتی های خارجی اجتناب نمایند، راه حل این وضعیت دشوار را در امکانات چین جستجو می کنند که در این زمینه طرح «فضای جدید اقتصادی راه ابریشم» توسط چین پیشنهاد می شود. اسلام آباد دو مرحله حل و فصل

مسئله را مد نظر دارد. مرحله اول ناظر بر ساخت کارخانه تغلیظ گاز در گوادار است که با اسکله مربوطه این بندر ارتباط داشته باشد. ولی مرحله دوم که شامل ساخت خط لوله از ایران تا این کارخانه می باشد، باید توسط پکن به طور مستقل با تهران هماهنگ گردد. به عبارت دیگر، پکن باید نقش ضامن این معامله را ایفا کند و آن را از عرصه مناسبات بین پاکستان و ایران به عرصه توافقات میان ایران و چین منتقل نماید.

«مرز آتشین»

اوضاع مرز ۹۰۰ کیلومتری بین ایران و پاکستان نیز منشأ مناقشات متقابل است. مهم ترین ایراد کاملاً مستدل و موجه تهران از اسلام آباد این است که مقامات پاکستانی نمی توانند مرز را از طرف خود ببندند. ورود کاروان های حامل مواد مخدر و گروهک های تروریستی به سرزمین ایران و درگیری های مرزبانان با دسته های قاچاقچیان و گروهک های افراطی مسلح، از جمله حوادث روزمره مناطق مرزی هستند. پاکستانی پاسخی به این اتهامات ندارد. مرز با ایران برای ارتش پاکستان اولویت ندارد زیرا ارتش تلاش های خود را در محور هندی متمرکز کرده است. مقامات مرکزی، بلوچستان پاکستانی را خوب کنترل نمی کنند. سازمان اطلاعات فرا نهادی که یکی از کنش گران اساسی نظامی و سیاسی کشور است، از نظر تماس ها با گروهک های افراطی سنی در مرز ایران اعم از جندالله یا سازمان در حال رشد و تقویت جیش العدل، پرونده پاکی ندارد.

ولی در حالی که این ایرادهای ایران بی جواب باقی مانده است، درخواست منطقی تهران مبنی بر اینکه بدان اجازه داده شود به طور فعال تر با تروریسم و قاچاق مواد مخدر از جمله در خاک پاکستان مقابله کند، با مقاومت بی پرده اسلام آباد روبرو می گردد. در این رابطه جا دارد اشاره شود که مقامات پاکستان عملیات ارتش و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران در جهت ایجاد منطقه امنیت در امتداد مرز با عراق و در خاک عراق را با دقت تمام رصد می کردند. آن عملیات نه تنها با موفقیت برگزار شد - که بعد از ایجاد منطقه حائل ۴۰ کیلومتری شبه نظامیان داعش از آنجا گویا با جارو بیرون انداخته شدند - بلکه پیشبینی های ناظران شکاک غربی مبنی بر اینکه ایران هرگز این اراضی را ترک نخواهد کرد، درست از آب در نیامد. نظامیان جمهوری اسلامی بعد از گذشت نود روز از زمان ایجاد منطقه حائل مذکور، دوباره به مرزهای ایران باز گشته و بدین وسیله در عمل خلوص نیت و فقدان برنامه های «بلعیدن دولت های دیگر» را به اثبات رساندند که نتانیاهوی لجام گسیخته جدیداً از پشت تریبون کنگره آمریکا تهران را به این کار متهم کرد.

متأسفانه، مسئله مناطق مرزی ایران و پاکستان خیلی عمیق تر و حتی مزمن تر از این است، چنانچه این اصطلاح «مزمن» بجا باشد. قسمت های پاکستانی و ایرانی بلوچستان مدتهاست که به صحنه بازی های هم سازمان اطلاعات آمریکا تبدیل شده است و هم آل سعود. هر دوی آنها که در بلوچستان فعالیت گسترده ای راه انداخته اند، می خواهند با یک تیر نه دو بلکه سه هدف بزنند. اولاً، از رشد جدایی طلبی به عنوان وسیله اعمال فشار بر مقامات پاکستان استفاده می کنند. ثانیاً، جبهه تمام عیار جنگ اعلام نشده علیه ایران را تشکیل داده اند. و ثالثاً، با پشتیبانی از تنش و بی ثباتی در بلوچستان بر سر راه اجرای طرح چینی راه جدید ابریشم مانع جدی ایجاد می کنند.

اوضاع بلوچستان در شرایط نبرد سازمان های اطلاعات، در شرایط بحث های بی ثمر دیپلماتیک بین تهران و اسلام آباد در یکی از نامناسب ترین مسیرها حرکت می کند که جدایی طلبی و تروریسم با قاچاق فرامرزی مواد مخدر که گردش سالانه آن بالغ بر صدها میلیون و چه بسا میلیاردها دلار است، دست به یکی کرده است. و حالا برای واشنگتن کفایت می کند که فقط رفتار شبه نظامیان را هماهنگ کند در حالی که سعودی ها می توانند به اداره صادرات ایدئولوژی سلفی و اعزام مبلغان آن بسنده کنند چرا که شبه نظامیانی که در بلوچستان سنگر گرفته اند، از این به بعد می توانند خودشان و بدون کمک دیگران برای اسلحه و عملیات تروریستی پول قابل توجهی به دست آورند. در حقیقت امر، پاکستان در حال حاضر قادر نیست امنیت مرزها با ایران را تأمین کند ولی تهران هم در مجموع می فهمد که «مسأله بلوچی» راه حل نظامی ندارد. ولی بدون حل این مسأله نمی توان طرح خط لوله ایران - پاکستان را عملی کرد که باید از ناحیه «مرز آتشین» بگذرد.

احتمال زیادی می رود که سال جاری به سال حل و فصل سلسله مسایل در روابط بین ایران و پاکستان تبدیل شود. در هر حال، حسن روحانی رئیس جمهور ایران که سیاست چند جهتی و برقراری روابط حسن همجواری با دولت های همسایه را دنبال می کند، به ارتقای سطح محتوایی روابط ایرانی - پاکستانی علاقه فوق العاده ای دارد. از حق نباید گذشت زیرا نه تنها در تهران بلکه در اسلام آباد نیز علاقه صادقانه به برطرف کردن «سنگ های زیردریایی»، اختلافات و مناقشات مشاهده می شود. مسأله این است که اسلام آباد در برابر مداخله واشنگتن و ریاض در امور آن آسیب پذیر تر است در حالی که آمریکا و عربستان سعودی قطعاً مخالف تنظیم روابط بین ایران و پاکستان هستند. امروزه ایران و پاکستان نیک می فهمند که تنها از راه هماهنگی تنگاتنگ می توانند هم مسایل اقتصادی خود را حل کنند و هم امنیت دو کشور را تحکیم کرده و مسایل بلوچستان را حل نمایند که ریشه های این مسایل در عقب ماندگی و محرومیت این منطقه نهفته شده است. روابط ایرانی - پاکستانی از توجه مطبوعات و کارشناسان بهره چندانی نبرده است. ولی واقعیت این است که ثبات منطقه در حد زیادی به همین روابط بستگی دارد.

تنها چیزی که آمریکا می خواهد، سرنگونی نظام دولتی ایران است

ولادیمیر آلكسیف

روز ۱۱ ماه مارس که باراک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده تحریم های ضد ایرانی را برای مدت یک سال تمدید کرد، دورویی و تزویر آمریکا در روابط با ایران یک بار دیگر به اثبات رسید. واشنگتن از یک سو همراه با اعضای دیگر گروه ۵+۱ بین المللی با نمایندگان ایران درباره برنامه هسته ای مذاکراتی انجام می دهد که در نهایت امر باید به رفع همه تحریم های اعمال شده چه توسط شورای امنیت و چه در سطح ملی منجر شود و از سوی دیگر، مهلت اعتبار این تحریم ها را تمدید می کند. و این در حالی است که قرار است روز ۱۵ ماه مارس در مونترو دور جدید



مذاکرات درباره برنامه هسته ای ایران با مشارکت جان کری وزیر امور خارجه آمریکا برگزار شود و انتظار می رود که تا پایان ماه ژوئن موافقتنامه درباره حل و فصل نهایی مسأله برنامه هسته ای در عوض رفع رژیم تحریم ها به امضا برسد. در وهله اول به نظر می آید که در رفتار کاخ سفید از منطق خبری نیست ولی این ادعا صحت ندارد.

هدف راهبردی واشنگتن

بسیاری از ناظران فراموش کرده اند که واشنگتن ضمن آغاز مذاکرات درباره پرونده هسته ای ایران به هیچ عنوان در صدد نبود ملت ایران را از بار تحریم های مالی و اقتصادی رها کند. تنها کارشناسان ساده اندیشی که آمریکا را مدافع دموکراسی و حقوق بشر در سراسر جهان می دانند و شریک این نقطه نظر نیستند که آمریکا ژاندارم جهانی است که با توسل به زور نظامی، تحریم های اقتصادی و تجاوز اطلاعاتی عرصه های نفوذ خود در صحنه بین المللی را گسترش می دهد، می توانستند اینطور فکر کنند.

ایالات متحده در پی شکست طرح انقلاب های رنگین در جهان عرب مجبور شد جهت گیری ضربات خود را که هدف تقسیم بازار جهانی انرژی به نفع آمریکا را دنبال می کنند، تغییر دهد. به همین علت جنگ در اوکراین که ترانزیت اساسی گاز روسی به اروپا از آنجا می گذرد، دامن زده می شود. به همین منظور از تلاش ها برای تابع خود کردن ایران، کشوری با منابع سرشار نفت و گاز، دست نمی کشند. واشنگتن بدون روسیه و ایران نمی تواند بازار جهانی انرژی را از آن خود بکند. امیدواریم که در تهران این واقعیت را درک کرده باشند. به نظر می آید که مسکو - البته با تأخیر و تنها زمانی که افت قیمت نفت بر اثر تبنای آمریکایی - سعودی علیه روسیه و ایران شروع شد - متوجه این حقیقت شده است.

لذا در این زمینه نباید خیال های بی اساسی در سر خود بیروانیم. کاخ سفید به طور محکم و پیگیرانه سیاست سرنگونی نظام فعلی ایران و نشان دادن یک رژیم غربی به جای آن را دنبال می کند که موجبات برقراری سلطه شرکت های بزرگ نفتی و گازی آمریکایی بر حامل های انرژی ایران را فراهم کند. راهبرد آمریکایی در حق تهران یک مؤلفه دیگر دارد و آن این است که تسلیحات ارتش ایران منسوخ شده و باید بی درنگ با تسلیحات جدید عوض شود. در حال حاضر ایران تنها بازار بزرگ استفاده نشده محصولات صنایع نظامی می باشد که توان بالقوه آن معادل ۵۰-۴۰ میلیارد دلار برآورد می شود. مشکل بتوان باور کرد که واشنگتن حاضر باشد این لقمه لذیذ را برای مسکو باقی بگذارد. لذا جای نگرانی است که ایرانیان در حال حاضر با روسیه فقط درباره سامانه های ضد هوایی مذاکرات انجام می دهند. برای دفع تجاوز خارجی احتمالی آمریکا و اسرائیل همچنین جنگنده ها، ادوات زرهی و نیروی دریایی مدرن لازم است. مثل روز روشن است که اگر تهران قصد نداشته باشد زیر بار خواست های واشنگتن برود، باید بی درنگ همکاری نظامی فنی با روسیه در زمینه همه سامانه های مدرن تسلیحاتی را شروع کند. در غیر این صورت ممکن است آنچه که فعلاً محال به نظر می آید، تحقق یابد و حق با آن دسته از کارشناسان غربی باشد که به ادعای آنها، بخشی از نخبگان نظامی ایران در انتظار سقوط رژیم مخصوصاً این قسمت بازار را برای صادرات آینده آمریکایی آماده نگه داشته اند.

سناریو ها

در ایالات متحده چند سناریوی رهایی از حکومت فعلی ایران وجود دارد. یکی از آنها، مذاکرات درباره برنامه هسته ای است که بنا به برنامه های آمریکایی، باید به تسلیم کامل تهران در زمینه جنبه های کلیدی برنامه هسته ای منجر شود و از طرف ایران اجازه استقرار سامانه گسترده نظارت و بازرسی های بین المللی در ایران دریافت شود. ما در عراق شاهد همین وضع شده بودیم که داده های بازرسان آژانس بین المللی انرژی اتمی به سامانه نشانه روی موشک های ایالات متحده و ناتو تغذیه می شد و امکان اصابت بسیار دقیق این موشک ها را فراهم می کرد. به عبارت دیگر، هر موشکی واحدی را نابود می کرد که بایستی نابود کند. سرانجام این کشور عربی اشغال شده و رژیم سابق آن به طور کلی از بین رفت. واشنگتن در شرایط جاری از ایرانیان هم خواست های گزافی می کند و ادعاهای بیش از حدی می کند تا استقامت تهران را مورد آزمایش قرار دهد.

ایالات متحده با استفاده از این مذاکرات در جامعه ایرانی دودستگی تحریک می کند. ایرانیان زیادی که از محرومیت های ناشی از تحریم ها به تنگ آمده و توسط تبلیغات غرب که ارزش های لیبرال را به آنها تلقین می کند، اغفال شده اند، فقط به رفع هر چه زودتر تحریم ها امیدوار هستند. این روحیات به ویژه در میان صاحبان شرکت های کوچک و متوسط، روشنفکران و جوانان رواج دارد. باید به موفقیت دستگاه تبلیغاتی غرب احسنت گفت که به طور فعال از همه فناوری های رسانه ای، اینترنت و شبکه های اجتماعی استفاده می کند. واقعاً بخش قابل توجه ایرانیان اعتقاد دارند که تنها فناوری ها و سرمایه گذاری های غربی می تواند شکوفایی اقتصادی کشور و حرکت آن در چارچوب الگوی توسعه غربی را تأمین کند که تنها الگوی کارآمد توسعه محسوب می شود. متأسفانه، ایرانیان به روسیه اعتماد نمی کنند (رجوع کنید به: «۱۶ علت عدم اعتماد ایران به روسیه») و معتقدند که کشورمان از نظر فنی عقب مانده است و خودش به فناوری های غربی احتیاج دارد در حالی که تجار روس بسیار فاسد و نه به توسعه ایران بلکه به درآمد از محل معاملات با ایران علاقه مندند. آنها همچنین فکر می کنند که فرهنگ روسی و ارزش های عقیدتی روسیه برای جامعه ایرانی بیگانه است.

ولی مهمتر از همه این است که این گروه اعتقاد دارند که روسیه همیشه در بازی های ژئوپلیتیکی خود با کشورهای غرب و آمریکا از ایران به عنوان برگ برنده سودمندی استفاده می کند. باورکردنی نیست ولی حقیقت دارد: در طول ۲۳ سال تاریخ نوین روسیه راهبرد کوتاه مدت و بلند مدت سیاست خارجی روسیه نسبت به ایران طراحی نشده است. همه اقدامات روسیه چیزی جز جبران اشتباهات و کمبودها و واکنش با تأخیر به فرایندهای ژئوپلیتیکی مرتبط با ایران نیست. وزیران و سران نهادهای دیگر روسیه طی ده ها سال به ایران سفر نکرده و از همتایان ایرانی خود به مسکو دعوت نمی کنند. از نظر بسیاری از آنها خورشید از سمت غرب طلوع می کند، آنها رو به غرب دعا می خوانند و تنها غرب را می شناسند. سرگئی لاوروف در گذشته نه چندان دور طی چهار سال متوالی از ایران بازدید نکرده بود. کنستانتین کاساچف در زمان ریاست کمیته امور بین الملل دومای روسیه قطعاً نمی خواست به ایران سفر کند ولی در عین حال هر سال ده ها بار به غرب می رفت تا در همایش ها و کنفرانس های کم اهمیت و نامفهوم بین المللی شرکت کند.

ایالات متحده و غرب به صورت دائم و منظم مردم ایران را تحت تأثیر قرار می دهند. مگر جای تعجب نیست که ایالات متحده که با ایران روابط ندارد، هر سال به تأمین پخش شبانه روزی پنج شبکه تلویزیونی به زبان فارسی، حمایت از مهاجران ایرانی در آمریکا و حتی کمک به ایرانیان مقیم خارج از ایران بیش از یک میلیارد دلار اختصاص می دهد. بریتانیا، آلمان و حتی کشورهای کوچک اروپایی شبکه های تلویزیونی شبانه روزی فارسی دارند. این کشورها از همین طریق از منافع سیاسی و اقتصادی خود دفاع می کنند. آنها نمی خواهند ایران را ترک کنند و نمی خواهند که آن ها را فراموش کنند و به همین منظور روابط با ایرانیان و زمینه برای بازگشت را حفظ می کنند. ولی روسیه از این امکانات برخوردار نیست. عجیب است ولی روسیه حتی در تهران نمایندگی فرهنگی و نمایندگی شبکه های تلویزیونی فدرال را دایر نکرده است.

در این شرایط انبوه مردم حاضرند در عمل به ستون پنجم تبدیل شوند و حاضرند در راه منافع غرب زحمت بکشند و موقعی که لازم باشد، به خیابان های تهران و شهرهای بزرگ دیگر بریزند. متأسفانه، ایرانیان به جزئیات تحولات در مذاکرات درباره برنامه هسته ای ایران آگاهی چندانی ندارند که وضعیت این مذاکرات هم ساده نیست زیرا ایالات متحده فعلاً طرفدار نه لغو کامل و نهایی تحریم ها در عوض توافقات بلکه تعلیق اعتبار تحریم ها برای مدت یک سال به عنوان یک نوع تست است. و این بدان معناست که ایران در زمینه برنامه هسته ای از همه دستاوردهای خود دست می کشد ولی غرب می تواند هر موقعی تحریم ها را از نو اعمال کند.

از سوی دیگر، این اکثریت مردم ایران با گروه بانفوذ نیروهای محافظه کار ملی گرایی روبرو می شوند که از آیت الله خامنه ای به عنوان رهبر معظم جمهوری اسلامی ایران پشتیبانی می کنند. این نیروها همچنین شامل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عنوان اساس نیروهای مسلح ایران و میهن دوستان نسبتاً زیاد در محافل بازرگانی هستند که نمی خواهند ثروت های ملی را که اکنون در دست ایرانیان است، به آمریکایی ها بدهند. این نیروها می فهمند که تسلیم در زمینه برنامه هسته ای، ایران را از تنها وسیله بازدارندگی از غرب و پیشگیری از مداخله بی پرده آن در امور داخلی ایران محروم خواهد کرد. از نظر آنها، نتیجه مذاکرات درباره پرونده هسته ای، مسأله بقای وجود، حفظ قدرت، استقلال و حق حاکمیت است.

به ظاهر ما شاهد یک نوع مبارزه طرفداران حسن روحانی رئیس جمهور و تیم لیبرال غرب گرای وی با طرفداران خط شدید و نیروهای اصولگرا در مذاکرات درباره برنامه هسته ای هستیم. گزینه دیگر، تحریک تصنعی انقلاب رنگین در ایران است. مدتهاست که تدارکات برای این «انقلاب» جریان دارد که آمریکا، اکثر کشورهای اتحادیه اروپا، اسرائیل و پادشاهی های خلیج فارس نه تنها حتی برای یک روز هم که شده از این کار دست نکشیده اند بلکه دامنه فعالیت خود را روز به روز گسترده تر می کنند. آنها در حال حاضر بیش از هر وقت دیگر با شخصیت های مخالف غرب گرا و با گروه های جدایی طلب افراطی قومی و مذهبی (آذری ها، کردها، بلوچ ها و غیره) تعامل می کنند. به عبارت دیگر، ضربه همزمان از مرکز و از حواشی قومی تهیه می شود. آمریکایی ها فعلاً این سناریو را برای روز مبادا کنار گذاشته اند زیرا نگران وقوع جنگ داخلی در ایران به جای انتقال دمکراتیک زمام امور به دولت جدید هستند. ولی جنگ داخلی می تواند به احتمال قوی به تبدیل ایران به سومالی یا لیبی جدید منجر شود که در این صورت ثروت های نفتی و گازی ایران از دسترس آمریکایی ها دور خواهند ماند.

امیدهای بی اساس ستون پنجم

در هر حال، ستون پنجم ایرانی، لیبرال های غرب گرا و تکنوکرات ها نباید انتظار داشته باشند که آمریکایی ها بعد از سرنگونی حکومت خامنه ای زمام امور را به آنها واگذار کنند. هرگز چنین اتفاقی نخواهد افتاد. سابقه کار آمریکا در عراق نشان داد که در تهران نیز در صورت پیروزی غرب گرایان، مواضع و سمت های کلیدی به دست مهاجران ایرانی مقیم آمریکا و دارندگان پاسپورت آمریکایی منتقل خواهد شد. افرادی را که از حکومت ناراضی هستند ولی به همکاری با آن ادامه می دهند، از همه مقام ها برکنار کرده یا به آنها سمت های درجه دوم و نقش پیش خدمت خود را خواهند داد. آمریکایی ها به این افراد که دوره "آموزشی دمکراسی را" در داخل ایالات متحده طی نکرده اند، اعتماد نمی کنند. تصادفی نیست که ایرانیان مقیم آمریکا در حال حاضر درصدد هستند با پول دولت آمریکا جشن با شکوه نوروز را بر پا کنند. ایرانیان خودفروخته و زنان سبک سر ایرانی بدون حجاب و با پیراهن باز در شب نشینی های مجلل ظاهر شده و به طور آزاد به همراهی موسیقی جاز آمریکایی مشروبات الکلی مصرف خواهند کرد. آمریکایی ها آنها را خودی می دانند.

عامل اسرائیل

تهران باید به این واقعیت هم دقت کند که در حالی که اوباما، کری و شخصیت های متعدد دیگر کاخ سفید در گذشته نه چندان دور با خوشبینی از پایان مذاکرات درباره برنامه هسته ای ایران خبر می دادند، اسرائیل دست روی دست نگذاشته و مشغول فعالیت گسترده ای بود. البته جمهوری خواهان کنگره آمریکا نیز همینطور رفتار کردند و از جمله از بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل برای سخنانی در واشنگتن در باره ایران دعوت نمودند. رئیس جمهور آمریکا که از اینکه اکثریت جمهوری خواه کنگره بدون هماهنگی با رئیس دولت، از نخست وزیر اسرائیل دعوت کردند، به شدت ناراحت شده بود، مجبور شد این قرص تلخ را قورت بدهد. نتانیاهو هم وارد آمریکا شد و سخنان جنگ جویانه و مملو از تهدیدهای بی پرده در حق ایران را که به هیستری شباهت داشت، ایراد نمود. بلافاصله بعد از آن بحث شروع شد که اسرائیل آماده می شود به تأسیسات زیرساخت هسته ای تهران و از جمله نیروگاه اتمی بوشهر که محل کار صد ها متخصص روس است، ضربات وارد کند. آیا سناریوی جنگی دوباره پیاده می شود؟ به نظر می آید که پاسخ این سؤال مثبت است. واشنگتن هم مجبور می شود از آن پشتیبانی کند.

تصادفی نیست که باراک اوباما که او را در ملأ عام تحقیر کردند، بعد از رفتن نخست وزیر اسرائیل مجبور شد در مواضع خود بازنگری کند. او بلافاصله اظهار داشت که اگر آمریکا اطمینان کامل حاصل نکند که تهران امکان ساخت سلاح های هسته ای را از دست داده است، گروه ۵+۱ و مذاکرات با ایران را ترک خواهد کرد. دو روز بعد تحریم های ضد ایرانی تمدید شد. علاوه بر آن، چهل و هفت سناتور جمهوری خواه طی نامه سرگشاده ای مسئولین ایرانی را تهدید کردند. این اقدام بی سابقه ای در تاریخ ایالات متحده است که قانونگذاران رسماً رهبر دولت خارجی و نه هم‌تایان خود را مخاطب قرار دادند. نفوذ اسرائیل در واشنگتن چقدر چشم گیر است که می تواند رئیس جمهور آمریکا را به رقصیدن به ساز خود وادار کند و جهت گیری سیاست خارجی بزرگترین قدرت جهانی را تغییر دهد؟ پاسخ همه سئوال ها درباره اینکه واشنگتن در رابطه با تهران چه اهدافی را دنبال می کند، در همینجا نهفته شده است. اهداف آن با اهداف اسرائیل فرقی نمی کند.

ایران نباید خیال های بی اساسی در سر خود بپروراند. غرب قصد ندارد تحریم ها را مرتفع کند و با مقامات فعلی جمهوری اسلامی ایران همکاری نماید. تهران باید فوراً برای دفع تجاوز هوایی علیه تأسیسات هسته ای خود آماده شود که ممکن است بعد از چنین حمله ای سعی کنند در این کشور یک نوع انقلاب رنگین تحریک نمایند. ولی فعلاً به نظر می آید که مسئولین ایرانی و نیروهای مسلح این کشور برای چنین تحولاتی آماده نیستند. جو مثبت حيله گرانه مذاکرات درباره برنامه هسته ای ایران و تضعیف جزئی تحریم ها، مقامات ایرانی را آسوده خاطر کرده است. ولی آنها هنوز فرصت دارند که نیروهای خود را تقویت کنند.

اعضای شورای همکاری کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس مخالف بهبود روابط با ایران هستند

ولادیمیر آلکسیف

پس از آنکه واشنگتن بر اثر فشار از سوی اسرائیل و عربستان سعودی در روند مذاکرات پیرامون برنامه هسته ای ایران بازنگری کرد، این سؤال مطرح شده است که آیا بالاخره موافقتنامه به امضا خواهد رسید یا خیر و اینکه اوضاع پیرامون جمهوری اسلامی ایران و سراسر منطقه خاور میانه چگونه توسعه خواهد یافت؟ بدیهی است که توافق ایران با کشورهای گروه ۵+۱ در واقع به معنی توافق با ایالات متحده و ناظر بر گذشت های جدی تهران به خواست های اساسی واشنگتن و حتی گذر به مدار نفوذ آمریکا خواهد بود.



سرعت مذاکرات درباره برنامه هسته ای ایران کاهش یافت

یک سال و نیم پیش نزدیکی روابط ایران با ایالات متحده، کشورهای منطقه خاور میانه و قبل از همه عربستان سعودی و اسرائیل را غافل گیر کرد. روند نزدیکی روابط به ابتکار باراک اوباما شروع شده بود ولی حسن روحانی هم که تازه به مقام ریاست جمهوری ایران انتخاب شده بود، به ارسال پیام های مثبت به کاخ سفید پرداخت و آمادگی خود را برای بهبود روابط و کنار آمدن با آمریکا در زمینه پرونده هسته ای ابراز نمود. ابتدا مذاکرات درباره برنامه هسته ای به قدری سریع پیش رفت که حتی شکاکان به فرجام مثبت آن اعتقاد پیدا کردند. برخی اشکالات و تأخیر در مذاکرات که بعداً پدید آمد، به این خوشبینی لطمه چندانی نزد. اوایل ماه مارس سال جاری هم برخی کارشناسان از محافل نزدیک به شرکت کنندگان در مذاکرات مانند سابق تأکید می کردند که شکست مذاکرات ایران با کشورهای گروه ۵+۱ باعث تعجب شدید آنها خواهد شد. به نظر می آمد که طرفین تقریباً به حسن تفاهم کامل رسیده اند و اینکه حل و فصل نهایی مسأله می تواند نه در ماه ژوئن که ضرب الاجل اعلام شده است بلکه تا پایان ماه مارس حاصل شود.

به عنوان مثال، خانم فدریکا موگرینی نماینده عالی امور خارجه اتحادیه اروپا چندی پیش طی سخنانی اظهار داشت که «توافقات خوب با ایران در دسترس است». وی همچنین اطلاع داد که این مذاکرات تا دو هفته آینده ادامه خواهد یافت و اظهار امیدواری کرد که در پی این مذاکرات تا پایان ماه جاری موافقتنامه سیاسی منعقد شود. محمد جواد ظریف همتای ایرانی وی به نوبه خود اظهار داشت که در مذاکرات سوئیس پیشرفت قابل توجهی حاصل شده است. به گفته علی اکبر صالحی رئیس

سازمان انرژی اتمی ایران، در مذاکرات بین تهران و واشنگتن ۹۰٪ اختلاف نظرها در باره برنامه هسته ای رفع شده است. وی افزود که طرفین سعی می کنند طی مدت باقی مانده همه مسایل مورد اختلاف را حل و فصل نمایند.

گفتنی است که جان کری وزیر امور خارجه آمریکا در آستانه این مذاکرات از ریاض دیدار به عمل آورد تا به عربستان سعودی و سایر اعضای شورای همکاری کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس تلقین کند که امضای این موافقتنامه بر امنیت منطقه ای اثری نگذاشته و رشد نفوذ ایران را سرعت نخواهد بخشید. ولی این ادعاها فقط یک بار دیگر عربستان سعودی و پادشاهی های عربی منطقه را ترساند. واشنگتن فقط بعد از مداخله شدید اسرائیل عقب نشینی کرد. آمریکایی ها حتی تحریم های ضد ایرانی را رفع نکرده بلکه تمدید نموده اند.

فریادها درباره خطر ایرانی

در غرب و در پادشاهی های عربستانی مدتهاست که فریادهای هیستری آمیزی شنیده می شود که گویا در حالی که همه منتظر انعقاد توافقات درباره برنامه هسته ای ایران هستند، ایرانیان چشم جهانیان را دور دیده و به تدریج نفوذ خود را در عراق، یمن و سوریه گسترش می دهند. برخی کارشناسان حتی ادعاهایی مطرح کردند که گویا سرنوشت این کشور به سکه سیاه در مذاکرات ایران با کشورهای غرب تبدیل شده است. از نظر حکام کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس، تأکید واشنگتن در گفتگو با پادشاهی های خلیج فارس و برخی کشورهای عربی دیگر بر شفاف بودن معامله در حال تهیه با ایران قانع کننده نیست.

اگر مطبوعات عربی روزهای اخیر مطالعه شود، تصویر «توسعه طلبی» ایران به صورت ذیل به دست می آید. عراق در مقام اول قرار دارد. از قرار معلوم، در ماه اوت سال ۲۰۱۴ دولت باراک اوباما با بغداد موافقتنامه ای منعقد کرد که تهران پشتیبان آن بود: نوری المالکی نخست وزیر ایران گرای عراق در عوض کمک ائتلاف بین المللی به مقابله با داعش استعفا داد، دولت وحدت ملی با شرکت سنی ها تشکیل شد و غیر از آن به دسته های مسلح سنی اجازه داده شد در جنگ با اسلام گرایان شرکت کنند. ولی تحلیلگران عربی خاطر نشان می کنند که اگر اوضاع جاری تکریت با دقت بیشتری بررسی شود، معلوم می گردد که تصویر دیگری به دست می یابد. ریاست عملیات جنگی در زمینه آزاد کردن این شهر در دست نیروهای شیعی «حشد شعبی» است که شمار نفرات آن از ارتش منظم عراق دو برابر بیشتر است. در عین حال، مطبوعات عربی تأکید می کنند که رسانه های گروهی ایرانی نقش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و شخص قاسم سلیمانی فرمانده نیروهای ویژه القدس را پنهان نمی کنند. رسانه های ایرانی اطلاع می دهند که ژنرال سلیمانی در حد زیادی سیاست ایران در عراق و جریان این عملیات را تعیین می کند و اینکه بعد از تکریت نوبت موصل خواهد رسید. به عقیده کارشناسان عرب، ممکن است همین امر موجب تعمیق مناقشه بین شیعیان و سنی های عراق شود.

به عقیده عرب ها، وضع خطرناکی در یمن فراهم می شود که زمام امور این کشور به قیام کنندگان حوثی منتقل شده است. ادعا می شود که غرب در این کشور حتی قصد ندارد از نمایندگی جمال بن عمر فرستاده ویژه سازمان ملل در زمینه یمن پشتیبانی کند یا به نخبگان سیاسی یمن در جهت تشکیل دولت موقت و برگزاری انتخابات مجلس یاری رساند. البته غرب و قبل از همه ایالات متحده بی پرده سیاست تحریک جنگ داخلی یمن و تجزیه این کشور به شمال و جنوب را دنبال می کند.

در عدن، پایتخت یمن جنوبی، حضور دیپلماتیک جایگزین غربی نزد هادی رئیس جمهوری که از صنعا فرار کرده است، به وجود می آید. بر همین اساس می توان سؤال کرد که چه کسی ادامه مناقشه مسلحانه در یمن را می خواهد؟ بدیهی است که تهران را نمی توان به این تمایلات متهم کرد.

در پایتخت های پادشاهی های عربی خلیج فارس اعتقاد دارند که اوضاع سوریه به طور واضح و روشن به این واقعیت اشاره می کند که ایالات متحده و اتحادیه اروپا از تعهدات بین المللی خود دست کشیده و نظارت بر اوضاع سوریه را تماماً به ایران و روسیه سپرده اند که این دو کشور دولت بشار اسد را نجات می دهند. ولی اگر این ادعا صحت داشته باشد، چرا مسأله سرنگونی مقامات مشروع دمشق تا کنون از دستور روز سیاست خارجی ایالات متحده، کشورهای اروپایی ناتو و ترکیه برداشته نشده است؟

عامل شیعی

برداشت ریاض، دوحه، منامه و کویت از حوادث در چند کشور منطقه و به عبارت دقیق تر، در چهار پایتخت عربی به اصطلاح قوس شیعی (بغداد، دمشق، صنعا و بیروت) که تهران بر حق منطقه نفوذ خود محسوب می کند، این است که ایران مایل است فعالیت خود را در این کشور گسترش داده و نفوذ خود را شدت بخشد. این شرکای شیعی عربی ایران گویا می توانند به مداخله اثبات نشده در کشورهای عربی به خصوص کشورهای حاشیه خلیج فارس که در آنجا جمعیت های بزرگ شیعیان زندگی می کنند، مشروعیت بخشند. این امر موجب نگرانی جدی کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس می شود که گاهی به هیستری شباهت پیدا می کند. از اینجا یک ادعای دیگر شورای همکاری بر می آید و آن این است که ایران بعد از پایان جنگ ها در افغانستان و عراق به حمایت فعال تر از سازمان های دینی و عقیدتی شیعیان عربی که در جوامع عربی موقعیت قابل ملاحظه ای دارند و به طور مشروع فعالیت می کنند، پرداخته است. منظور آنها احزاب، نیروهای مسلح و دسته های چریکی شیعیان عراق، رژیم حاکم، نیروهای مسلح و ارتش مردمی علویان سوریه، حزب الله لبنان و جنبش حوثی یمن هستند.

در مقابله با تهران از پخش شایعات ترسناک دیگر هم استفاده می کنند. یک بار دیگر از ادعای قدیمی بهره گرفته اند که گویا ایران صاحب سلاح های دیگری هم می باشد. ادعا می شود که ایران از مدت ها پیش سعی می کند برگ فلسطینی را به بازی گرفته و خود را به عنوان مبارز اساسی با اسرائیل معرفی کند و در همین جهت به طور منظم با استفاده از آزمایشات موشکی در نزدیکی مرزهای اسرائیل در خاک لبنان و غزه، اسرائیل را تحریک می کند.

مسابقه تسلیحاتی در خلیج فارس

یکی از اهداف راهبردی ایالات متحده طی ۵۰ سال اخیر، پیشگیری از رهبری هیچ یک از قدرت های منطقه ای به ضرر منافع آمریکا بوده است. به عبارت دیگر، آمریکا نمی خواست با رفتار هیچ کشوری سازش کند که امنیت اسرائیل را تهدید کرده و دسترسی غرب به میدین نفتی را محدود نماید. ولی ممکن است با امضای موافقتنامه هسته ای با ایران این وضع تغییر کند. تهران بعد از رفع تحریم ها می تواند پیشرفت قابل توجهی بکند. ولی دولت باراک اوباما عزم راسخ دارد به هر وسیله ممکن جلوی توسعه فناوری های هسته ای ایران را گرفته و به تهران اجازه ندهد به حدی برسد که بعد از آن ساخت سلاح های اتمی

- در صورت تمایل - به یک مسأله خالص فنی تبدیل شود. اگر کار به اینجا بکشد، واشنگتن همراه با اسرائیل می تواند به موشک باران ها و بمباران های تأسیسات زیرساخت هسته ای ایران تن دهد.

دولت آمریکا ناگزیر می فهمد که ثبات در خاورمیانه برای امنیت سراسر جهان اهمیت دارد. در حال حاضر همه مناقشات بزرگ بین المللی غیر از مناقشه اوکراینی، در سرزمین کشورهای خاور میانه رخ می دهند. از همین رو است که آمریکایی ها سعی می کنند به هر وسیله ممکن جلوی توسعه برنامه هسته ای ایران را بگیرند چرا که هیچ ضمانتی وجود ندارد که اگر ایران در زمینه توسعه فناوری های هسته ای کامیاب شود، کشورهای عربی و ترکیه مایل نشوند از ایران الگو گرفته و با سرعت هرچه بیشتر توان هسته ای خود را توسعه دهند. ولی از نظر پادشاهی های خلیج فارس برای متوقف کردن این مسابقه کافی نیست که برنامه هسته ای ایران فقط به حال تعلیق در آید. گسترش نفوذ ایران در منطقه باعث نگرانی به مراتب بیشتر آنها می شود زیرا در این صورت بقای محافظه کار ترین رژیم های خاور میانه زیر سؤال برده می شود. آنها در آینده نیز نهایت تلاش های خود را به عمل خواهند آورد که از موفقیت مذاکرات درباره برنامه هسته ای ایران ممانعت کنند. به عبارت دیگر، آنها با اسرائیل در یک سنگر قرار می گیرند.

کشورهای حاشیه خلیج فارس در آینده نیز به طور جنون آمیز مسلح خواهند شد. افزایش بودجه دفاعی عربستان سعودی تا ۶۴،۴ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۴ بخشی از این راهبرد را تشکیل می دهد. عربستان سعودی همینطور از زرادخانه چشمگیری برخوردار است که دربرگیرنده بیش از ۶۵۰ فروند جنگنده، ۸۰۰ دستگاه تانک و حدود ۵۵۰۰ دستگاه نفربر است. به نظر می آید که خرید جنگ افزار گران یک نوع برگ بیمه است که باید اهمیت حفظ این مشتری خوب را برای واشنگتن به اثبات برساند. مهم نیست که بخشی از تسلیحات خریداری شده بدون استفاده در انبار ها گرد و خاک می خورد.

در هر حال، آمریکایی ها ضمن حرکت تدریجی به منطقه آسیا و اقیانوسیه که آنجا چین بی وقفه تقویت می شود، به دست کشیدن از امور خاور میانه ادامه داده و به تدریج به قدرت های محلی اجازه خواهند داد حساب های خود را تسویه کنند. این علت اساسی تلاش های باراک اوباما برای تسریع مذاکرات با ایران درباره برنامه هسته ای است. مسأله فقط این است که ایالات متحده در هر حال ضامن امنیت اسرائیل باقی خواهد ماند. تا زمانی که تل اوپو به موافقتنامه درباره برنامه هسته ای ایران «نه» بگوید، این موافقتنامه امضا نخواهد شد. تازه رئیس جمهور فعلی آمریکا تا کنون به اردک لنگ تبدیل شده و نقطه نظر جمهوری خواهان درباره ایران با دمکرات ها فرق می کند. آنها نفت و گاز ایران را لقمه لذیذی می دانند و می خواهند از طریق برهم زدن مذاکرات درباره برنامه هسته ای ایران و سرنگونی نظام ایرانی از راه انقلاب رنگین، منابع ایرانی را تصاحب کنند.

اگر ایران به مدار نفوذ آمریکا منتقل شود، چه چیزی در انتظار روسیه خواهد بود؟

ولادیمیر آلکسیف

ایالات متحده با وجود آرزوی بزرگ خود مبنی بر سرنگونی نظام حاکم بر ایران، تا کنون به این هدف دست نیافته است، چه رسد به توسل به راه حل نظامی این مسأله که بیش از این حتی بررسی نمی شود. واشنگتن همینطور در مناقشات متعدد خاور میانه که خودش هم به وجود آورده است، دست و پایش را گم کرده است. منظورمان جنگ های عراق، سوریه، لیبی و یمن، بی ثباتی در مصر و تونس و گسترش سریع تروریسم در منطقه است. در این شرایط آمریکایی ها مجبورند به مذاکرات درباره برنامه هسته ای



ایران ادامه داده و گاهی حتی درباره فرجام این مذاکرات خوشبینی ابراز کنند. ایالات متحده در عمل به ایران اجازه داده است در نابودی داعش در عراق نقش کلیدی را ایفا کند و از شرکت واحد های ویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در عملیات تعرضی متقابل جاری به شهر تکریت عراق چشم می پوشد. ۱۷ ماه مارس جان کری وزیر امور خارجه آمریکا حرف هایی بر زبان آورد که می تواند به عنوان بیانات صلح جویانه در حق بشار اسد تعبیر شود. واشنگتن از این طریق سعی می کند ایران و کشورهای عربی واقع شده در مدار نفوذ ایران (عراق، سوریه و یمن) را از روسیه جدا کند تا علاوه بر هجوم به روسیه در غرب از طریق اوکراین و کشورهای بالتیک، در جنوب، از طرف خاور میانه هم به روسیه هجوم آورد. آمریکا در این زمینه برای ایران نقش کلیدی قایل است. برای اینکه اوضاع روشن شود، کافی است عوامل انتقال بالقوه جمهوری اسلامی ایران به مدار آمریکایی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

عامل نظامی

ایران از نظر تأمین قابلیت دفاعی روسیه در مرزهای جنوبی و به خصوص در محورهای قفقاز و آسیای مرکزی، نقش حساسی ایفا می کند. در این زمینه نقش آن در خزر اهمیت خاصی دارد. در حال حاضر، دریای خزر در واقع دریاچه داخلی کشورهای ساحلی است که روابط متقابل خود را با روحیه حسن همجواری برقرار می کنند. در این شرایط روسیه و کشورهای دیگر منطقه به داشتن نیروی دریایی نیرومند در خزر نیازی ندارند. ولی اگر ایران به مدار نفوذ آمریکا گذر کند، ممکن است پایگاه های نیروی دریایی و نیروی هوایی آمریکا بزودی در سواحل جنوبی خزر «سبز» شوند. این پایگاه ها مناطق ساحلی رود ولگا و شمال قفقاز را به طور مستقیم تهدید خواهند کرد. آنگاه روسیه مجبور می شود گروه نیروهای خود را در منطقه افزایش داده و نیروی دریایی تمام عیار را ایجاد کند، سامانه پدافند هوایی را از نو بسازد و به کارهای دیگر از این قبیل تن دهد. تا آن موقع آمریکایی

ها به توطئه های خود در رابطه با کشورهای ساحلی دیگر خزر (آذربایجان، قزاقستان و ترکمنستان) پرداخته و آنها هم مجبور خواهند شد زیرساخت نظامی ساحلی خود را تقویت کنند که این امر موجب آغاز مسابقه تسلیحاتی خواهد شد.

علاوه بر آن، سرویس های ویژه آمریکا به اعزام شبه نظامیان سازمان های اسلام گرای تندروی چون داعش و جبهه النصره از خاک ایران به شمال قفقاز خواهند پرداخت. در سرزمین ایران اردوگاه هایی جهت آموزش نیروهای تخریب گر و تروریست های دارای تابعیت روسیه برای عملیات تخریبی در خاک روسیه و قبل از همه تحریک جدایی طلبی، افراطی گری و ملی گرایی در مناطق مسلمان نشین شمال قفقاز و سواحل ولگا مستقر خواهند شد. این گروه ها به ستون پنجم فوق العاده نیرومند واشنگتن برای تحریک انقلاب رنگین در روسیه و تجزیه کشورمان به چند قسمت بر طبق الگوی فروپاشی شوروی تبدیل خواهند شد. هم اکنون در آمریکا صداهایی شنیده می شود که آنها بایستی بعد از سال ۱۹۹۱ گام های بلندتری برداشته و فدراسیون روسیه را هم تجزیه کنند.

عامل انرژی

خسارات از دست دادن ایران در بخش انرژی هم برای روسیه خطرناک است. شاید این خطرات برای بقای ما از عوامل نظامی خطرناک تر باشد. هم اکنون روشن است که ما به سختی عواقب تبانی نفتی بین ایالات متحده و عربستان سعودی را تحمل می کنیم. اقتصاد روسیه افت می کند، نرخ برابری روبل تقریباً دو برابر کاهش یافته و بودجه روسیه شکاف برداشته است. اگر ایران که دارنده بزرگ ترین منابع نفت و گاز است، به تبانی آمریکایی-سعودی ملحق شود، می توان عواقب تشکیل این ائتلاف را تصور کرد. ممکن است قیمت های نفت تا ۳۰-۲۵ دلار بابت یک بشکه افت کند. بدیهی است که در این صورت حتی اگر اقتصاد روسیه از هم نپاشد، مردم روسیه باید به ریاضت دوران محاصره و جنگ دست بزنند. بعید به نظر می آید که مردم از این وضع راضی باشند. عواقب اجتماعی این تحولات موجب اعتراضات مردم خواهد شد. تردیدی نیست که ستون پنجم و به اصطلاح رهبران لیبرال از این وضع به نفع خود استفاده خواهند کرد.

ولی مسأله گاز و امکانات ایران در زمینه گاز به مراتب خطرناک تر است. غرب جدیداً به فکر جایگزینی گاز روسی با گاز ایران افتاده است. به این منظور باید تحریم ها را از ایران برداشت (که بعد از امضای توافقات درباره برنامه هسته ای باید این کار را بکنند)، در میدان گازی ایرانی سرمایه گذاری کرد و خط لوله انتقال گاز از میدان پارس جنوبی از طریق عراق و سوریه (یا از روی بستر خلیج فارس و از راه عربستان سعودی و سوریه که این مسیر خیلی کوتاه تر است) را به اروپای جنوبی ساخت. گاز قطری از میدان شمالی هم وارد این خط لوله خواهد شد. این طرح هم اکنون وجود دارد ولی اجرای آن به خاطر جنگ سوریه و خط استقلال طلبانه ایران امکان پذیر نیست. ولی از گام های اخیر آمریکا می توان نتیجه گرفت که ایالات متحده حاضر است به مناقشه سوریه خاتمه دهد که در این صورت راه برای ساخت این خط لوله صاف و هموار خواهد شد. ذخایر گاز ایران و قطر کفایت می کند که بیش از ۸۰ میلیارد متر مکعب گاز در سال از طریق این خط لوله انتقال داده شود. در این صورت اروپای جنوبی از گاز روسی کاملاً بی نیاز خواهد شد. اروپایی ها نه به جریان جنوبی احتیاج خواهند داشت و نه به جریان ترکی. هزینه های تولید گاز ایران و قطر از گاز روسی پایین تر است. ساخت خط لوله بزرگ می تواند ۲-۱٫۵ سال طول بکشد. کاهش درآمدهای بودجه روسیه از محل صادرات گاز به اتحادیه اروپا به علت از دست دادن مسیر جنوبی، برای اقتصاد

کشورمان فاجعه واقعی به وجود خواهد آورد. شاید ابعاد این فاجعه برای اقتصاد روسیه کشنده باشد. با توجه به اینکه عامل گازی در حد زیادی عامل کلیدی تأثیر گذاری بر اتحادیه اروپا است، نتیجه ژئوپلیتیکی این تحولات زایدالوصف به نظر می آید.

عامل اقتصادی

ایران تا کنون شریک آینده دار روسیه در زمینه همکاری های بازرگانی و اقتصادی بوده و می باشد. برداشت روسی این است که ایران الی الابد در همین دور و برها واقع شده و گویا زیان از طرف آن زیاد نیست ولی دوستی با آن نیز سودی نمی دهد. اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان (۷۲٪) اعتقاد دارند که روسیه همیشه از ایران به عنوان سکه سیاه استفاده می کرد. آنچه که بیشتر باعث تأسف می شود، این است که ۸۳٪ ایرانیان بر این اعتقاد هستند که در روز مبادا نمی توان به روسیه امید بست زیرا حتماً به ایران نارو خواهد زد. آنها می توانند برای اثبات این نقطه نظر بدون تفکر و تأمل طولانی ده ها دلیل بیاورند. واقعاً، روسیه در تاریخ نوین با توجه به شرایط مقطعی گاهی با ایران معاشرت می کرد ولی در موارد بیشتری به آن محل نمی گذاشت. این احساس ایجاد شده است که به گمان مسئولین روس، ایران همیشه در رژیم تحریم ها باقی خواهد ماند. آنها خیال می کنند که ایران در روابط با روسیه راه فرار ندارد و لذا آنها هر موقعی که بخواهند می توانند همکاری با ایران را فعال کنند، آن هم فقط برای اینکه از کسی انتقام بگیرند و کسی را اذیت کنند و در موارد دیگر می توانند این روابط را در حالت فعلی باقی بگذارند. یک نمونه تازه از این قرار است: موافقتنامه ۲۰ میلیارد دلاری بر اساس فرمول نفت در عوض کالاهای صنعتی به امضا رسیده ولی طرف روس اجرای آن را به طول انداخته است. اگر اراده سیاسی به کار گرفته شود، تبادلات بازرگانی سالیانه بین فدراسیون روسیه و جمهوری اسلامی ایران می تواند به سرعت به ۳۰-۲۵ میلیارد دلار برسد در حالی که الان برابر ۹۶۱ میلیون دلار است. در زمینه انرژی اتمی صلح آمیز یک نوع جنب و جوش مشاهده می شود. این امر که نیروگاه اتمی بوشهر راه اندازی شده و کار می کند، مایه افتخار کم نظیر روابط فیما بین دو کشورمان است. بزودی همانجا ساخت واحد دوم دو راکتوری شروع خواهد شد. همچنین طرح کریدور حمل و نقل جنوبی وجود دارد که باید مسیر اروپای غربی و شمال غربی به هند و چین از خاک فدراسیون روسیه و جمهوری اسلامی ایران را نسبت به مسیرهای دریایی دور آفریقا و از طریق سوئز، دو برابر کاهش دهد. این طرح که اواسط سال های ۱۹۹۰ به طور فعال مورد بحث و بررسی قرار گرفته بود، گویا به طور کامل به دست فراموشی سپرده شده است.

شرکت های روسی می توانند در توسعه میدین گازی و نفتی ایران شرکت هرچه فعال تری بکنند ولی به دلیلی نمی خواهند در این زمینه سرمایه گذاری کنند که البته شرکت های غربی بخش انرژی با خوشحالی زیادی به جای روس ها این کار را خواهند کرد. در زمینه حمل و نقل، به روز آوری راه آهن، ایجاد ظرفیت های تولیدی برق و خطوط فیبر نوری امکانات فراوانی وجود دارد. ولی هیچ تحرکی در این زمینه مشاهده نمی شود. به نظر می آید که شرکت های روسی مخصوصاً وارد ایران نمی شوند تا حوزه های فوق الذکر همکاری را برای رقیبان خود باقی بگذارند. ولی اگر تهران به شریک غرب تبدیل شود، روسیه باید سر خود را بخاراند و فراموش کند که می توانست از محل همکاری با جمهوری اسلامی ایران ده ها و صدها میلیارد دلار کاسب شود.

عامل سیاست خارجی

گرایش ایران به ایالات متحده و اتحادیه اروپا به معنی تحول ریشه ای در اوضاع خاور نزدیک و میانه و مناطق مجاور و از جمله در آسیای مرکزی و قفقاز جنوبی خواهد بود. هم اکنون نفوذ چشمگیر تهران در عراق، سوریه، یمن و سایر کشورهای عربی قابل بحث نیست. تردیدی نیست که تهران با انتقال به مدار نفوذ آمریکا سعی خواهد کرد این کشورها را با خود ببرد. و این امر به معنی کاهش امکانات شراکت آنها با روسیه است. به عبارت دیگر، مسکو متحدان اساسی خود را در خاور میانه از دست خواهد داد. در حال حاضر با بسیاری از آنها نه فقط روابط بازرگانی و اقتصادی بلکه همکاری نظامی فنی توسعه می یابد که سود زیادی می دهد. با کمال تأسف باید گفت که روسیه در این صورت منطقه را ترک خواهد کرد. نقش آن که الآن هم چندان مهم نیست، می تواند برابر صفر شود.

جنبه دیگر مسأله، امکان استفاده از توان ایران در سازمان های بین المللی و منطقه ای نظیر سازمان همکاری شانگهای و بریکس است. اگر ایران عضو این سازمان ها می شد، آنها در حد زیادی تقویت شده و امکانات فشار تجاوزکارانه ساختارهای آمریکایی نظیر ناتو تضعیف می شد. اگر تهران در عرصه سیاست خارجی به غرب روی آورد، غرب به توان سیاست خارجی ایران دست خواهد یافت که در این صورت توان سازمان همکاری شانگهای و بریکس در حد زیادی تضعیف خواهد گردید. در نزدیکی مرزهای جنوبی روسیه کشورهای نیرومندی با گرایش آمریکایی مانند عربستان سعودی، عراق، ایران و ترکیه (که عضو ناتو است) واقع خواهند شد. توان این کشورها حتی بدون آمریکا نیروی عظیمی است که بر فرآیند های ژئوپلیتیکی پیرامون روسیه و منافع روسیه اثر جدی می گذارد.

باراک اوباما از مسکو سبقت گرفته و به سوی ایران گام مهمی بر داشته است

در حال حاضر اصل کار این است که برای همه باید تا آخر روشن شود که باراک اوباما تلاش می کند در سیاست خود در خاور میانه بازنگری ریشه ای بکند. اظهارات طنزین انداز دیپلماتیک ۱۹ ماه مارس رئیس جمهور ایالات متحده یک بار دیگر این واقعیت را به اثبات رسانده است. اولاً، باراک اوباما با نتانیاهو تماس گرفت تا پیروزی در انتخابات زودرس پارلمانی را به او تبریک بگوید ولی گفتگوی آنها دشوار بود. رئیس جمهور آمریکا مراتب ناراضی خود را از سیاست اسراییل و نتانیاهو به عنوان نخست وزیر این کشور ابراز کرد. اوباما اظهار داشت که از ایجاد دولت فلسطینی پشتیبانی می کند که این پاسخ وی به تأکید نتانیاهو بر آن بود که اجازه تشکیل این دولت را نخواهد داد. رئیس جمهور آمریکا همچنین اطلاع داد که ایالات متحده برای توافقات با ایران درباره برنامه هسته ای آماده است. ثانیاً، وی طی پیام ویژه ای خطاب به رهبر و مردم ایران به آنها توافقات صلح و همکاری های دولتی دوجانبه را پیشنهاد کرد. از اینجا می توان نتیجه گرفت که رئیس جمهور ایالات متحده سعی می کند در پرتو تغییرات در خاور میانه، جهت گیری سیاست واشنگتن را تغییر دهد.

باراک اوباما ضمن عرض تبریک به ملت ایران به مناسبت عید نوروز، ایرانیان را «ورثه تمدن باستانی» قلمداد کرد. وی به حل و فصل هر چه زودتر مسأله برنامه هسته ای ایران اظهار امیدواری کرد و گفت: «روزها و هفته های بعدی اهمیت تعیین کننده ای خواهد داشت. مذاکره کنندگان ما به پیشرفت دست یافته اند ولی کمبودها هنوز وجود دارد. در هر دو کشورمان و خارج از

آنها کسانی هستند که مخالف حل و فصل دیپلماتیک هستند. مایلیم به شما، ملت ایران، بگویم که ما می توانیم با هم و در فضای باز آینده ای را بسازیم که بدان احتیاج داریم». وی افزود: «اگر رهبران ایران بتوانند به توافقات معقولانه رضایت بدهند، ممکن است راه جدید، راه امکانات فزاینده برای ملت ایران گشوده شود. تجارت و روابط با جهان، سرمایه گذاری ها و فرصت های شغلی از جمله برای ایرانیان جوان، تبادلات فرهنگی و فرصت ها برای دانشجویان ایرانی جهت سفر به خارج و شراکت در زمینه هایی چون علوم، فناوری ها و نوآوری ها بیشتر خواهند شد».

موضوع لغایت روشن است. باراک اوباما به تهران معامله درباره برنامه هسته ای در عضو رفع تحریم ها و سرمایه گذاری های غربی در اقتصاد ایران را پیشنهاد کرده است. جای تعجب است که رهبر روسیه چنین پیامی را نفرستاده است. ظاهراً کارشناسان وی در زمینه ایران این نکات را رصد نمی کنند. ولی اکنون با توجه به واکنش ایرانیان عادی به اظهارات رئیس جمهور ایالات متحده می توان گفت که واشنگتن در این بازی با حساب ۱ بر صفر از مسکو می برد.

البته سؤال دیگر این است که آیا جمهوری خواهان و اسراییل به باراک اوباما اجازه خواهند داد چرخش سیاست منطقه ای ایالات متحده را عملی کند یا خیر. آنها احتمالاً از این چرخش ممانعت خواهند کرد. بالاخره رئیس جمهور آمریکا یک اردک لنگ است و از دوره ریاست جمهوری وی وقت زیادی باقی نمانده است. ولی روسیه باید فن دیپلماسی اوباما را یاد بگیرد که از احساسات نرورزی ملت ایران برای ارسال پیام مهمی استفاده کرد که می تواند بر سیاست خارجی ایران اثر بگذارد.

البته این فعلاً چیزی جز سناریوی احتمالی نیست که البته روز به روز به مرحله تحقق عملی نزدیک تر می شود. ایران با فشار آمریکایی مقابله می کند ولی نمی تواند برای همیشه تحت تحریم ها باقی بماند. روسیه می توانست با خروج یکجانبه از رژیم تحریم ها، از تأثیر تحریم ها بکاهد یا آن را به طور کلی ویران نماید. چین هم به احتمال قوی دنبال روسیه حرکت می کرد. ولی مسکو به دلیلی که فقط خودش می داند، این کار را نمی کند و در زمینه پشتیبانی از ایران در مقابله آن با سیاست ایالات متحده فعال نیست. امیدواریم که طراحان راهبرد سیاست روسی نسبت به ایران بفهمند از دست دادن این کشور و گذر آن به مدار واشنگتن برای روسیه چه عواقب خطیری به بار خواهد آورد. باید اظهارات شخصیت های دولتی آمریکا و از جمله اظهارات ۱۸ مارس جان کری وزیر امور خارجه آمریکا را جدی گرفت که به گفته وی در مذاکرات با تهران پیشرفت قابل توجهی حاصل شده است. همینطور نباید پیام ۱۹ مارس باراک اوباما برای ملت ایران را نادیده گرفت. این امر باید باعث نگرانی جدی مسکو شده و بالاخره آن را به برداشتن گام های واقعی در محور ایرانی سوق دهد.

سر لشکر قاسم سلیمانی: بهشت در میدان نبرد است

ایگور پانکراتنکو

ایالات متحده او را مورد تحریم شخصی قرار داده و ده ها سرویس ویژه جهانی حاضرند بابت هر گزارش اطلاعاتی درباره جایی که فرمانده سرویس اسطوره ای ایرانی «قدس» در هر لحظه مشخص در آنجا اقامت دارد، یک میلیون دلار بپردازند. ژنرال قاسم سلیمانی تمام عمر خود را وقف یک هدف کرده است و آن دفاع از ایران و آرمان های انقلاب اسلامی است. وی امروز یکی از با نفوذ ترین شخصیت های خاور میانه می باشد.



ژنرال از اعتماد بی کران علی خامنه ای رهبر معظم ایران برخوردار است. اشخاص زیادی در طراحی سیاست خارجی ایران شرکت

می کنند ولی رأی وی در زمینه های زیادی رأی قاطع می باشد. رئیس کارآمد ترین سرویس ویژه ایران شایسته این حق است. او نیروی قدس را به سازمانی تبدیل کرد که قادر است پیچیده ترین مسایل ژئوپلیتیکی را حل کند. این ماحصل خصوصیات اخلاقی این شخص متعهد و وفادار به انقلاب اسلامی است که ریاضت و برخورد تحقیرآمیز با درجات و تجملات در زندگی معیشتی از جمله ویژگی های او می باشد. ولی مهمترین دستاورد او این است که از اوایل سال های ۲۰۰۰ زیر نظر او ساخت «محور مقاومت در برابر ایالات متحده» در منطقه خاور میانه شروع شد که در حال حاضر به طور مؤثر با سیاست واشنگتن، ریاض و تل اوپو مقابله می کند.

قدس، ابزار مهم سیاست خارجی ایران است که از نظر کاربرد خود شبیه به سازمان سیا و نیروهای ویژه ارتشی است. نام آن، معادل فارس «اورشلیم» است که افراد سپاه در راه آزادی آن می جنگند. از سال ۱۹۷۹ سپاه مشغول عملیات تخریبی علیه دشمنان ایران و گسترش دامنه نفوذ نظامی - سیاسی کشور در خاور میانه بوده است.

از قرار معلوم، هر انقلابی تنها زمانی ارزش واقعی دارد که می تواند از خود دفاع نماید. زمانی ضرورت ایجاد دفاع مؤثر از ایران نه تنها در مرزهای کشور بلکه در سطح منطقه لازم شده بود. کدام مکانیزم دفاعی در عین اینکه جوابگوی امکانات اقتصادی جمهوری اسلامی باشد، می توانست به وسیله مؤثر دفاع در برابر تجاوز ایالات متحده و متحدان منطقه ای آن تبدیل شود؟ یکی از دیپلمات های غربی مدتی بعد نوشت: «ابتدا کسی در تهران به فکر تشکیل «محور مقاومت» نبود ولی حوادث یاد و مددکار این طرح شد. سلیمانی در هر مورد مشخص Iran640 از هر نیروی هر منطقه ای باهوش تر بود. سریع تر اقدام می کرد و بیشتر از دیگران امکانات داشت. او در زمینه ساخت بلوک مقاومت هیچ فرصتی را از دست نمی داد و آهسته ولی بی وقفه به سوی هدف خود حرکت می کرد».

قاسم سلیمانی کیست و چرا نگاه طراحان راهبرد آمریکا به او میخ کوب شده است؟ مسأله این است که این شخص که طی مدت زیادی زیر سایه بود و کمتر به چشم می خورد، سر نخ های زیادی را در دست دارد و او را «قراول خاور میانه» یا «شوالیه تیره» می نامند.

البته این تحولات به دوران متأخر زندگی وی تعلق دارد. ولی قبل از آن ژنرال همانند میلیون ها نفر از هم سن و سالانش دوران جوانی داشت که با جنگ مصادف شد.

«همه ما جوان بودیم و می خواستیم به انقلاب خدمت کنیم»

آرزوی دوران جوانی وی مبنی بر کسب تحصیلات دانشگاهی هرگز برآورده نشد. این فرزند خانواده فقیر روستایی که در استان کرمان قطعه زمین کوچکی داشت، در ایران شاهنشاهی برای صعود از پلکان اجتماعی هیچ شانسی نداشت. وام ویرانگرانه معادل ۹۰۰ تومن (حدود ۱۰۰ دلار به نرخ آن زمان) بر دوش پدرش سنگینی می کرد. ژنرال در کتاب خاطراتش نوشت: «ما از بس نگران پدران خود بودیم، شبها نمی توانستیم چشم ببندیم و بخوابیم». قاسم سیزده سالش بود که او به عنوان یک مرد تصمیم گرفت که باید به خانواده خود کمک کند.

قاسم جوان و احمد، دوست هم سن و سال و یکی از فامیل های او، راهی مرکز استان برای کسب و کار شدند. ژنرال در خاطرات خود می نویسد: «ما فقط سیزده سال داشتیم، ضعیف و نحیف بودیم. هر جایی که مراجعه می کردیم، ما را به عنوان کارگران واقعی در نظر نمی گرفتند. تا بالاخره در یک روز روشن موفق شدیم در محل ساخت مدرسه ای در خیابان خواجه در حومه شهر دست خود را بند کنیم. به ما روزی دو تومن می پرداختند».

آنها با نهایت ریاضت موفق شدند مبلغ لازم را به دست آورند. برای اینکه به خانه خود باز گردند، به راننده ای با لقب پهلوان مراجعه کردند که شخصیت معروف محلی بود. سلیمانی می نویسد که پهلوان به طور عجیبی تنومند و قوی بود و می توانست یک گاو یا الاغ با دنداننش بلند کند. راننده دو نوجوان را به خانه اشان برد ولی سر راه حرف هایی را بر زبان آورد که برای همیشه در قلب ژنرال آینده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ریشه دوانید. پهلوان که به شاه و حکومت او بد و بیراه می گفت، فریاد بر آورد: «دوران کودکی برای آن لازم نیست که شخص در شهر بیگانه کارگری بکند. تف به این زندگی که آنها برای ما خوابش را دیده اند!»

بدهی بازپرداخت شد ولی قاسم به خانه خود باز نگشت و در شهر باقی ماند. کار در اداره محلی تصفیه آب ابتدا به عنوان پادو و سپس به عنوان دستیار مهندس در انتظار او بود. او کتاب می خواند و در یک سالن ورزش تمرین می کرد که البته اصطلاح سالن ورزش به آن محل اطلاق نیست زیرا چیزی جز سه دیوار سرپوشیده و ابزار نرمش که گروهی از نوجوانان ساخته بودند، نبود. او هر ماه سه ربح حقوق خود را برای قوم و خویشان خود می فرستاد و با دوستان خود بحث های طولانی می کرد که برای برقراری نظام عادلانه زندگی چه چیزی لازم است.

جای تعجب نیست که قاسم سلیمانی از همان روز های اول انقلاب اسلامی در سپاه پاسداران نام نویسی کرد. ولی مأموریت اول وی از جمهوری نوظهور به نابودی ضد انقلاب ربطی نداشت. به او تأمین آبرسانی بی وقفه در کرمان را محول کردند تا توفان های انقلاب، کارشکنی و ندانم کاری به آب پاک آشامدنی که در مشرق مقدس است، دست نزنند. او از پس این وظیفه بر آمد. مأموریت بعدی با جنگ ارتباط داشت. پاسدار ۲۳ ساله در سال ۱۹۸۰ در سرکوب جنبش جدایی طلب کردها شرکت کرد. وی همزمان با خدمت خود، آمادگی برای ورود به دانشگاه را شروع کرد ولی در همان زمان جنگ شروع شد و صدام حسین تصمیم گرفت بالاخره همه حساب های خود را با رقیب قسم خورده منطقه ای تسویه کند.

«من برای پانزده روز به میدان جنگ رفته بودم ولی تا آخر آنجا ماندم»

او به عنوان کارشناس تأمین آب رسانی برای واحدهای مقدم ارتش ایران به جنگ رفت. در جمهوری اسلامی نوظهور کمبود نیروی متخصص به قدری شدید بود که رؤسایش او را فقط برای دو هفته جهت شرکت در جنگ فرستادند و از قبل اعلام کرده بودند که او به اداره آب رسانی به مقام سر مهندس باز خواهد گشت. ولی زندگی او به گونه دیگری شکل گرفت. اوایل جنگ تلفات افسران ارتش ایران چشمگیر بود. در آن شرایط متخصص جوان یکی از صلح جویانه ترین حرفه ها، به ترفیع رتبه بی نظیر و سرسام آور در محیط ارتشی نایل آمد. او سه سال بعد از ورود به جبهه فرمانده تیپ چهاردهم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی گردید.

ولی قبل از آن سرپرست گروه های اطلاعاتی تخریبی شده بود که به آن سوی خط جبهه می رفتند. او که شخصی جسور و شجاع و در عین حال خونسرد و حسابگری بود، بزودی هم در ارتش ایران شناخته شد و هم در ستادهای دشمن. او یک جوک همیشگی داشت و می گفت که برای یک سرباز شادی بیشتر از آوردن ارزاق اضافه وجود ندارد. به همین علت از هر حمله خود به آن سوی جبهه علاوه بر اسرا و اطلاعات ارزنده، همیشه برای سربازان بزنده هم می آورد. مسئولین ستاد عراق که در عملیات ضد تخریبی تخصص داشتند، به او لقب ویژه «دزد بز» دادند. ابتدا این لقب مضحک بود ولی بعد از مدتی جایی برای تمسخر باقی نماند زیرا فعالیت گروه های اطلاعاتی تحت ریاست سلیمانی به واحدهای عراقی لطمه حساسی می زد.

جنگ نمی تواند کسی را بهتر یا بدتر بکند. جنگ خصوصیات اخلاقی انسان را که او در ابتدای نبرد داشت، آب دیده می کند. سلیمانی مانند لبه شمشیر واقعی در آتش جنگ نیرومند شد. او نه مهندس بلکه فرمانده رزمی شد که از گلوله های دشمن و خشم ستاده های بلندپایه نمی ترسید. در حالی که در آن زمان در ارتش ایران رسم حمله با استفاده از انبوه نفرات وجود داشت، او از هر سرباز خود حفاظت می کرد. وقتی در سال ۱۹۸۵ فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی عملیات تعرضی در ناحیه اروند رود را طراحی کرد که می توانست به تلفات سنگین انسانی منجر شود، سلیمانی در جلسه ستاد نقطه نظر خود را درباره عدم صلاحیت فرماندهان و افسران ستاد بیان نمود. او را که تا آن موقع قهرمان جنگ شده بود، مجازات نکردند ولی بعد از پایان دفاع مقدس در تهران باقی نگذاشته و دوباره به استان کرمان فرستادند و امیدوار بودند که بدین وسیله آب پاکی روی دست افسر جوان سپاه ریخته باشند.

استان کرمان فقط در حال حاضر بهشت باستان شناسانی که دنبال فوسیل های باستانی می گردند و منطقه اقتصادی شکوفایی می باشد. ولی بعد از جنگ بین ایران و عراق، این یکی از کانون های تنش در کشور بود که با سیلاب قاچاق و مواد مخدر توأم بود و به جولانگاه دسته های جدایی طلبان تبدیل شده بود. ولی چیزی که از همه بدتر است، فساد مالی نخبگان محلی است که بعد از آنکه علی اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت ایران آغاز روند واگذاری دارایی را اعلام نمود، بیداد می کرد. آنچه که کار او را دشوار تر می کرد، این بود که خود سلیمانی بچه این استان بود در حالی که برادرش و اعضای دیگر طایفه هاشمی رفسنجانی به بزرگترین معدن مس ایران با چشم طمع می نگریستند.

قاسم سلیمانی به نبرد بی امان به قاچاق مواد مخدر و فساد مالی پرداخت و با تنفر شدید از طرف نیروهایی که علی خامنه ای بعداً «خسته شدگان از انقلاب» نامید یعنی آنهایی که از امکانات جمهوری اسلامی برای پولدار شدن استفاده کردند، روبرو شد. او را تهدید می کردند و سعی می نمودند سوء قصد به جان فرمانده اصول شناس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را ترتیب دهند ولی نتوانستند اراده او را بشکنند. آنگاه مخالفانش با پیروی از سنت های سیاست پیچیده شرقی، از تصمیم سال ۱۹۹۸ رهبر مبنی بر انتصاب سلیمانی به ریاست سرویس ویژه قدس در چارچوب سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پشتیبانی کردند زیرا امیدوار بودند که بعد از رفتن وی از کرمان بتوانند نفس راحتی بکشند.

طراح راهبرد که فراست و هوشمندی او باعث ترس می شود

مشکل بتوان گفت که آیا آنها موفق شدند نفس راحتی بکشند یا خیر ولی روشن است که سلیمانی تا اوایل سال های ۲۰۰۰ به درد سر واقعی برای ایالات متحده، اسرائیل و عربستان سعودی تبدیل شده بود. او که قدس را به طور ریشه ای بازسازی کرد، آن را به سازمان کم نظیری تبدیل نمود که دربرگیرنده سازمان اطلاعات و نیروهای ویژه است. او شبکه بی نظیر مأموران اطلاعاتی سطح جهانی را به وجود آورد که در این زمینه عمدتاً بر شیعیان جهان متکی می شد. قاسم سلیمانی ظرف مدت کوتاهی به مانعی تبدیل شد که سلطه جویی آمریکا در خاور میانه پایش بدان خورد و همزمان برنامه های اسرائیلی ها و سعودی ها در زمینه دستیابی به سیطره نظامی و سیاسی از هم پاشید.

عراق مانند پانزده سال پیش به مصاف اساسی سازمان قدس تبدیل شد. یک نویسنده آمریکایی بیوگرافی ژنرال می نویسد: «سلیمانی سال ها قبل از آنکه اولین تانک های آمریکایی در سال ۲۰۰۳ وارد بغداد شوند، در این کشور شبکه ای از مأموران و واسطه ها را دارا بود». قاسم سلیمانی بعد از تجاوز ایالات متحده به این کشور به ایجاد محور مقاومت در برابر واشنگتن و متحدانش پرداخت که ابعاد آن شامل نه تنها این کشور بلکه سراسر منطقه بود. هدف راهبردی وی، گسترش هرچه بیشتر نفوذ ایرانی در بغداد و خروج هرچه سریع تر نیروهای آمریکایی از عراق بود.

روز ۲۲ دسامبر سال ۲۰۱۰ جیمز جفری سفیر وقت آمریکا در عراق و ژنرال لوید اوستین فرمانده بلندپایه آمریکایی طی یادداشتی تشکیل دولت جدید به ریاست نوری المالکی نخست وزیر را به ملت عراق تبریک گفتند. در آن پیام آمده بود: «ما بی صبرانه منتظر همکاری با دولت جدید ائتلافی و پیشبرد نظریه مشترک ما در زمینه ساخت عراق دمکراتیک هستیم». ولی آنها اینطور فقط با سیلی رخسار خود را سرخ کردند زیرا در حقیقت امر سلیمانی بود که در تشکیل دولت عراق نفوذ تعیین

کننده ای داشت. جلال طالبانی رئیس جمهور وقت عراق مدتی بعد نوشت: «ما به ریش آمریکایی ها خندیدیم. سلیمانی از آنها پاک برده بود ولی آنها در ملاً عام تشکیل دولت توسط دیگران را به خود تبریک گرفتند».

طبیعی است که پیروزی ایران موجب خشم واشنگتن و ریاض شد. بغداد هنوز زخم های اشغال را التیام نبخشیده بود که دمشق شعله ور شد. بعد از آن ناگهان گروهک داعش آفتابی شد و در سرزمین عراق و سوریه جنگ برق آسایی راه انداخت. ظهور داعش برای شوالیه تیره چالش ایجاد کرد. شبه نظامیان بدون هیچ مشکلی شهرهای موصل، تکریت و چند شهر دیگر را به تصرف خود در آوردند. سلیمانی فوراً فرماندهی نیروها را بر عهده خود گرفت و بهترین افراد قدس را به بغداد آورد که آنها به دفاع از اربیل پایتخت کردستان عراق و خود بغداد کمک کردند...

در سال ۲۰۱۱ برای قاسم سلیمانی که درجه سرلشکر را دریافت کرد، جنگ جدید شروع شده و جهاد شخصی وی ادامه یافت. رئیس نیروی قدس در دمشق و بغداد فرمانده عملیات جنگی شده و با تلاش بی نظیری موفق شد جلوی تهاجم اسلام گرایان به دمشق را بگیرد و از تصرف بغداد توسط آنها پیشگیری نماید. راهبرد جدید قاسم سلیمانی و مشاوران وی که بر تجربه نیروهای شوروی در افغانستان مبتنی بود، مایه موفقیت نظامی شد. در چارچوب این راهبرد، دسته های نسبتاً محدود رزمندگان دارای آموزش ویژه به نابودی فیزیکی «مخالفان غیر مذهبی» و «جهادیون» و نیز به سرکوب دسته های اشراک محلی که از جنگ داخلی برای قتل و غارت ها استفاده می کردند، می پرداختند.

در برخورد با دسته های مسلح داعش همان شیوه عمل به کار گرفته شد و فقط شمار نفرات دسته های اعزامی افزایش یافت. معلوم شد که این شیوه عمل برای بازدارندگی از اسلام گرایان کفایت می کند. خطر سقوط بغداد رفع شده و در برابر پیشروی دسته های مسلح داعش خطوط قرمز کشیده شد. جنگ هنوز خاتمه نیافته است ولی دشمنان نتوانستند جنگ برق آسایی به عمل آورند.

در آن روزهای انگشت شمار که ژنرال قاسم سلیمانی به تهران بر می گردد، او زندگی منظم یک کارمند میان سال را دنبال می کند. یکی از آشنایان او می گوید: «او هر روز ساعت ۴ صبح از خواب بیدار می شود و ساعت نه و نیم شب به خواب می رود. او به خانم خود احترام می گذارد و گاهی با او در پارک گردش می کند. او سه فرزند پسر و دو دختر دارد که آن ها را دوست دارد ولی در تربیت آنها سختگیر است». اما این سعادت خانوادگی هیچ وقت طول نمی کشد. میهن دوستی، استقلال طلبی ملی و عشق به مبارزه، راه او را رقم می زنند. لذا هر دفعه که ابرها در آسمان ایران تیره و تار می شوند، ژنرال دوباره خانه خود را ترک می کند. او در یکی از مصاحبه های خود گفت: برداشت معمولی انسان ها از بهشت، شامل منظره شگفت انگیز زیبا، آب زلال جویبارها و زنان خوشگل است. ولی یک نوع دیگر بهشت وجود دارد و آن بهش میادین نبرد است». سردار سلیمانی افزود: «منظورم میدان نبرد در راه کشور خود است».

علی خامنه ای درباره همکاری با آمریکا: «کور خواندید!»

بهار تنها زمان آب شدن برف ها، آمدن پرنده های مهاجر و بیداری طبیعت نیست. در بهار بیماری خیال های بی اساس ژئوپلیتیکی به اصطلاح «کارشناسان» عود می کند که همین امر باعث بروز سیلاب فرضیه ها و شایعات در رسانه های گروهی می شود. از جمله درباره اینکه ایالات متحده با چه شرایطی حاضر است به امضای موافقتنامه درباره برنامه هسته ای ایران تن دهد.



همین «عود بیماری بهاری» باعث شد که در حال حاضر اکثر مفسران اعتقاد راسخ داشته باشند که پشت پرده موافقتنامه، یک

«معامله محرمانه» درباره همکاری های تنگاتنگ بین تهران و واشنگتن در زمینه مسایل منطقه ای منعقد خواهد شد. همانطور که در بحث پیرامون ایران رسم شده است، به واقعیات مشخصی که باعث نتیجه گیری درباره تهیه معامله محرمانه شده باشد، اشاره نمی شود. کنه رویدادهای واقعی هم تحریف می گردد. بالاخره کسی نمی تواند هیچ چیز مشخصی بگوید ولی همه از صمیم قلب فرضیه هایی به وجود می آورند که هر یک از آنها از دیگری پرطمطراق تر است. ادعا می شود که واشنگتن حاضر است در عوض شرکت فعال ایران در تقسیم مجدد خاور میانه با جنبه نظامی برنامه هسته ای این کشور سازش کند و اینکه تهران فقط منتظر لغو تحریم هاست تا به شریک ایالات متحده تبدیل گردد.

البته نباید از کسانی که در رسانه های گروهی از این داستان ها می سرایند، ایراد سختگیرانه ای گرفت. در نهایت امر، هر کس در حد استعداد خود مطلب می نویسد. این فقط مسأله به اصطلاح «کارشناسان» نیست. مسأله اساسی این است که در ایالات متحده از سال ۱۹۷۹ و از زمان دولت جیمی کارتر، هیچ دولتی در کاخ سفید نبوده است که به اندازه اوباما و کری در زمینه ایران خالی ببندد و دیگران را گمراه کند.

خودتان قضاوت کنید: از یک سو، در گزارش سالیانه ای که کلپر مدیر سازمان اطلاعات ملی ایالات متحده تسلیم مجلس سنا کرد، ایران و حزب الله برای نخستین بار در لیست «خطر تروریستی» ذکر نشده اند. محافل کارشناسی بر همین اساس سعی می کنند حدس بزنند که آیا این اقدام می تواند به عنوان آمادگی برای همکاری واشنگتن با تهران در مقابله با داعش تلقی شود یا خیر؟ دو روز بعد وزارت امور خارجه آمریکا بخشنامه محرمانه ای صادر می کند که در آن آمده است: «ایران و حزب الله لبنان به علت حمایت از رژیم رئیس جمهور اسد در سوریه، سیاست ضد اسراییلی، توسعه امکانات پیشرفته در زمینه نظامی و تمایل به ساخت سلاح های هسته ای، مانند سابق منافع ملی ایالات متحده را به طور مستقیم تهدید می کنند». ولی عدم ذکر آنها در گزارش برای مجلس سنا به طور بسیار ساده توضیح داده می شود: «حذف ایران و حزب الله از گزارش سال ۲۰۱۵ سرویس های اطلاعاتی ایالات متحده نه بر اثر تلطیف موضع گیری آمریکایی نسبت به خطرات تروریستی ناشی از آن بلکه به

علت تغییر قالب گزارش به عمل آمده است». این فقط یکی از نمونه های دورویی است. هر کس با شنیدن این حرف ها سرش گیج می رود. در این شرایط علی خامنه ای رهبر معظم ایران مجبور شد موضوع را نهایی نکند.

«برنامه هسته ای و دیگر هیچ»

مشهد زیبای مجلل، تنها دومین پایتخت مذهبی ایران بعد از قم نیست بلکه شهری است که ساکنان آن بر خلاف مردم تهران جهان وطن، بیشتر به محافظه کاری متمایل هستند. برخورد آنها با آمریکا از پایتخت ایران با احتیاط به مراتب بیشتری توأم است. روز شنبه ۲۱ ماه مارس علی خامنه ای رهبر معظم ایران، همین مردم را مخاطب قرار داد. صدای رهبر ۷۵ ساله مثل همیشه بلند نبود. ولی تمام ایران حرف او را شنید. آقای خامنه ای تأکید کرد: «مذاکره با آمریکا در مسئله هسته ای است و لاغیر».

آیا در صورت پایان موفقیت آمیز مذاکرات احتمال نزدیکی مواضع ایالات متحده و ایران در زمینه مسایل منطقه ای می رود؟ آیا امکان دارد که تهران و واشنگتن در جهت حل و فصل حاد ترین مسایل خاور میانه و قبل از همه مقابله با داعش همکاری کنند؟ رهبر در پاسخ به سؤال تلفظ نشده ولی مورد علاقه همه حضار گفت: «در مورد مسائل منطقه ای مذاکره نمی کنیم چراکه هدف آنها نقطه مقابل هدف ما و هدف خصمانه ای می باشد».

رهبر روحانی نه تنها به سؤال بیان نشده حضار پاسخ داد بلکه در گفتگو با مردمی که از بیانات او استقبال گرمی کردند، همزمان به باراک اوباما و اشاره تلویحی وی به اینکه توافق درباره برنامه هسته ای ایران می تواند به همکاری در مقابله با داعش منجر شود، پاسخ داد. ممکن است یک فرد شکاک فریاد بر آورد و بگوید: «اختیار دارید ولی مگر می توان سخنان علنی سیاستمداران را جدی گرفت؟ آنها مانند دیپلمات ها برای آن زبان دارند که تمایلات واقعی خود را پنهان کنند». ولی این ادعا درباره اظهارات رهبر روحانی ایران صحت ندارد.

کمتر کسی به تحولات ریشه ای در داخل ایران و پیرامون آن بعد از آغاز جنگ تحریم ها که آمریکا در سال های ۲۰۱۳-۲۰۰۱ علیه ایران دامن زد و گرم شدن ظاهری هوای سیاسی در سال ۲۰۱۴ توجه کرده است. اصل مطلب این است که در داخل ایران یک نوع تعادل بین آرزوها و امکانات به وجود آمده است. در زمینه برنامه هسته ای یک نوع «کفایت معقولانه» به دست آمده و جامعه فهمیده است چه چیزی در زمینه پژوهش های صلح آمیز هسته ای لازم است، از چه چیزی می توان دست کشید و چه چیزی دست نخوردنی است. همین پدیده در اقتصاد و توسعه امور نظامی پدید آمده است. در نتیجه این تحولات مسأله لغو تحریم ها شکل جدیدی گرفته است. اکنون تهران بر رفع فوری و دست اول همه تحریم هایی پافشاری می کند که توسط شورای امنیت سازمان ملل متحد در سال های ۲۰۱۰-۲۰۰۹ و توسط اتحادیه اروپا در سال های ۲۰۱۳-۲۰۱۰ علیه آن اعمال شدند. ولی تحریم هایی که ایالات متحده و سایر کشورها به صورت یکجانبه و تحت فشار آمریکا اعمال کردند، برای ایران ناگوار و نامطلوب است ولی جمهوری اسلامی می تواند تحت این تحریم ها هم به خوبی توسعه یابد. بدیهی است که تهران به منظور رفع تحریم های غربی حاضر نیست در سیاست خارجی خود به خصوص در سیاست منطقه ای،

بازنگری جدی بکند. آری، ایران بدون تردید حاضر است در باره این تحریم ها مذاکره کند ولی حاضر نیست این تحریم ها را به موضوع یک معامله محرمانه تبدیل نماید. رهبر در سخنان خود در مشهد با نهایت وضوح و صراحت این مطلب را بیان کرد.

«معامله با ایران»: نگاهی از پنجره های واشنگتن

اگر پوسته لفظی کنار گذاشته شود، از نظر نخبگان سیاسی آمریکا، همکاری با ایران که باراک اوباما با کنایه از آن نام برد، حالت بسیار عجیبی دارد: تهران باید نه تنها از گسترش نفوذ خود در منطقه خودداری کند بلکه از دستاوردهای منطقه ای خود نیز دست بکشد. آن بهار ظاهری در روابط بین ایران و آمریکا که در آن حرف از عمل بیشتر بوده و تمام این روند تبلور دورویی غربی بود و هدف اذیت کردن نه تنها مذاکره کنندگان ایرانی بلکه عقل سلیم را هم دنبال می کرد (که رهبر به این موضوع هم اشاره نمود)، باعث تنفر و بلبشوی ریاض و تل اوپو مهمترین متحدان منطقه ای واشنگتن شد.

باراک اوباما که به موجب قانون اساسی فرمانده کل قوا می باشد، در سال های اخیر مسئول ارشد قانع کردن متحدان آمریکا شده است. او و جان کری مجبورند نهایت تلاش های خود را به عمل آورند تا روابط آمریکا با اسرائیل و عربستان سعودی لغایت تیره نشود. گذشته از این دو متحد، باید وجود لابی های نیرومند هر دوی آنها در ایالات متحده، قراردادهای چندین میلیاردی و منافع گروهی تجار محلی و شرکت های فراملیتی را در نظر گرفت. اوباما و کری یگانه بازیگران سیاست آمریکایی در زمینه ایران نیستند و نقش کلیدی را ایفا نمی کنند. بازیگران دیگری هم وجود دارند که فقط یک راه سازش با آنها وجود دارد: باید به آنها به عنوان یک نوع باج وعده داد که تهران از فرط سپاسگزاری از رفع جزئی تحریم ها، به یک معامله تن دهد. ولی ببینیم دولت کاخ سفید در واقع می تواند به ایران چه چیزی عرضه کند؟ اگر موضوع از نزدیک بررسی شود، معلوم خواهد شد که آنها چیزی ندارند.

مبارزه مشترک با اسلام گرایان؟ ولی تاریخچه نبردها در شهر عراقی تکریت نشان داد که هر گونه موفقیت ایران و متحدانش در این محور موجب نگرانی می شود. نیروهای شیعه تحت ریاست مستشاران ایرانی در یک قدمی پیروزی قرار گرفتند که می توانست به نقطه عطف راهبردی در مقابله با داعش تبدیل شود که در عمان موقع در ایالات متحده و مشرق عربی کارزار گسترده تبلیغاتی شروع شد که گویا عراق با خطر اشغال ایرانی روبرو شده است و اینکه تهران در راستای توسعه طلبی خود نه تروریست ها بلکه سنی ها را تهدید می کند. اظهارات دوید پتریوس مبنی بر اینکه داعش برای عراق و ایالات متحده خطری به مراتب کوچک تر از نظارت تهران بر بغداد است، اوج این کارزار تبلیغاتی بود. مارتین دمپسی رئیس ستاد کل نیروهای مسلح آمریکا که فوراً از بغداد دیدار به عمل آورد، با همین لحن اظهار نظر کرد و گفت که مقابله با داعش می تواند صبر کند زیرا در حال حاضر اصل کار ایجاد سد محکم بر سر راه گسترش نفوذ شیعیان مرتبط با ایران در عراق است. دلیلش این است که این وضع منافع ریاض را به مخاطره می اندازد.

ولی کار به اینجا ختم نشد زیرا موضوع عراق در روابط بین ایران و آمریکا، مسأله دیرینه حساسی است که به بررسی مکمل نیاز دارد. جان برنان مدیر سازمان سیا و مشاور ارشد باراک اوباما رئیس جمهور ایالات متحده در زمینه مبارزه با تروریسم جدیداً گفت: «باید صرف نظر از نتیجه مذاکرات درباره برنامه هسته ای، ایران را تحت فشار قرار داد». به نوشته روزنامه

Washington Post، وی افزود: «برنامه هسته ای ایران، مسأله جداگانه ای است که می تواند حل شود ولی ما می بینیم که تهران مانند سابق از تروریسم حمایت می کند». منظور وی از «حمایت از تروریسم»، قبل از همه ائتلاف تهران با حزب الله است. برنان با این حرف ها می خواست دل اسرائیل را به دست آورد.

در نهایت امر، چه رسوب خشکی باقی مانده است؟ وقتی باراک اوباما درباره همکاری های منطقه ای و امکان برقراری روابط نزدیک تر و دوستانه تر با تهران صحبت می کند، او در واقع به ایران پیشنهاد می کند که تسلیم شود و همزمان از متحدان خود یعنی بشار اسد، حزب الله و شیعیان عراق دست بکشد. پاداش این کار، رفع احتمالی بخشی از تحریم هایی است که خود ایالات متحده اعمال کرد. تنها وعده های اوباما و کری ضمانت اجرای شرایط این معامله توسط آمریکایی ها را می دهد. ولی رهبر معظم و اکثر ایرانیان می دانند که این حرف ها ارزشی ندارد. به همین علت پاسخ رهبر به لفاظی ها درباره معاملات محرمانه با آمریکا بسیار کوتاه و قاطعانه بود: «کور خواندیدا!»

ایران طرف چه کسی را می گیرد؟

حیدر جمال

روی کار آمدن حسن روحانی رئیس جمهور ایران، موجب تشدید بحث در محافل کارشناسی درباره خط سیاسی جمهوری اسلامی ایران شد. طی سالهای متوالی این برداشت غیرقابل بحث به نظر می آمد که ایران به علت مقابله شدید با غرب و قبل از همه با ایالات متحده، چاره ای جز دست به دامن روسیه شدن ندارد. ولی چرا حتماً روسیه؟ پارادوکس بدان است که روسیه که در همه زمینه های کلیدی امور جهانی با غرب هم بازی می شود، بر خلاف واقعیت آشکار عینی، از اتحاد شوروی سیمای قطب جایگزین را به ارث برده است. ولی پیمان راهبردی اتحاد شوروی با جهان انگلیسی زبان در جنگ جهانی دوم رسالت تاریخی جهانی انقلاب اکتبر را عقیم گذاشته و همه اختلاف نظرهای بعدی با جهان غرب را در قالب رقابت پیش پا افتاده ژئوپلیتیکی امپراطوری ها گذاشت.



جنگ جهانی دوم بهانه ای برای تجاوز شوروی و بریتانیا به ایران بود که این کشور به یک نوع «صحنه تاریخی» تبدیل شده بود. ایران در آن معادلات نقش مفعول داشت و نه فاعل. در دوران شوروی متأخر کرملمین کمونیستی با رژیم شاه ایران تسامح می کرد در حالی که انقلاب اسلامی به نکات بزرگ و چالش برای رژیم شوروی تبدیل شد. تفسیرهایی که در مرحله قبل از سرنگونی شاه و در سال های اول بعد از برقراری نظام جمهوری اسلامی مطبوعات شوروی را پر کرده بودند، حالت آشکار ضد ایرانی داشتند.

در دوران بعد از شوروی، افرادی چون کوزیرف وزیر خارجه وقت روسیه که نفوذ وی عصر دیپلماسی یلتسین را رقم زد، کلمه ایران را به یک واژه ناباب تبدیل کردند. مسئولین اداری و سیاستمداران روسیه که از بار عقیدتی رها شده و به راحتی سرشت غرب گرای لیبرال خود را به جهانیان نشان دادند، خصومت عمیق خود را با جهان اسلام به طور عام و با ایران به طور خاص پنهان نمی کردند. ایران به عنوان کشوری که انقلاب اسلامی حقیقی را به عمل آورد، در میان پدیده های منفی برای کرملمین جایگاه شاخصی داشت. مسکو حتی در دوران بعد از شوروی فراموش نمی کرد که اولاً، آین الله خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی، اتحاد شوروی را شیطان کوچک نامیده بود و ثانیاً، تهران به مبارزه مجاهدین با اشغال شوروی افغانستان کمک فعالی کرده بود.

مسکو بدون کوچک ترین تردیدی و با نادیده گرفتن سرنوشت اسفناک حزب کمونیست عراق که رژیم بغداد آن را به معنی واقعی کلمه زیر آسفالت گذاشت و آسفالت را صاف کرد، به صدام حسین کمک می کرد. اتحاد شوروی در دوران جنگ بین ایران و عراق همه انواع سلاح ها اعم از موشکهای میان برد تا جنگ افزار سنگین را برای صدام ارسال می کرد که این صادرات در سال های ۱۹۸۲ و ۱۹۸۵ به اوج خود رسیده بود. رژیم دیکتاتور بغداد از مسکو تانک های T-72، جنگنده های شکاری

میگ-۲۹ و سامانه های توپخانه و از جمله سامانه های آتش متراکم را دریافت کرده بود. البته از حق نباید گذشت زیرا در جریان آن جنگ اکثر کشورهای غرب و به خصوص ایالات متحده و فرانسه، همراه با اتحاد شوروی زرادخانه های صدام را از سلاح های خود اشباع می کردند.

بدون تردید، فروپاشی اتحاد شوروی به مناسبات روس - ایرانی لحن جدیدی بخشید. علی اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت طی چند حرکت ژئوپلیتیکی به سوی مسکو می خواست آمادگی ایران را برای شراکت منطقه ای با روسیه در منطقه خاور میانه بزرگ به نمایش بگذارد. تندترین حرکت تهران، دست کشیدن از دولت ائتلافی دمکرات اسلامی دوشنبه بود که در زمان جنگ داخلی برای دریافت کمک از ایران التماس می کرد ولی این کمک را دریافت نکرد (البته ایران بعد از آن با موافقت روسیه به شخصیت های تاجیکی که از کشور فرار کرده و با حزب جدید حیات اسلامی و حزب دمکرات تاجیکستان ارتباط داشتند، پناهندگی داد).

مثل روز روشن است که جمهوری اسلامی در ازای آن حرکات سخاوتمندانه ای که برای ایران به قیمت از دست دادن نفوذ در آسیای مرکزی و در قفقاز بزرگ تمام شد، تقریباً چیزی دریافت نکرد. مهمترین موضوعی که نفوذ ژئوپلیتیکی ایران قربانی آن شد، همکاری های روسی - ایرانی در زمینه هسته ای بود. در نتیجه این همکاری نیروگاه اتمی بوشهر بعد از سال های طولانی عملیات اجرایی بسیار دشوار و آهسته، در گذشته نه چندان دور راه اندازی شد. با اطمینان می توان گفت که مقامات ایران بعد از پایان عصر یلتسین روی دستاوردهای به مراتب بیشتری حساب کرده بودند!

امروزه می توان از روابط چندین مرحله ای سی و پنج ساله بین مسکو و تهران در زمان بعد از سرنگونی رژیم شاه یک نتیجه میان مدت گرفت (گفتنی است که انقلاب اسلامی و ظهور ایران بعد از شاه و نه فروپاشی اتحاد شوروی و ظهور روسیه مابعد شوروی نقطه مبدأ این روابط است). مسأله حتی این نیست که ابعاد تبادلات بازرگانی بین دو کشور زیر ۱ میلیارد دلار افت کرده است. مهمتر آن است که کرملین صرف نظر از فعال بودن لابی ایرانی در مسکو و لابی روسی در تهران در سطح حرف و شعار، با لجاجت تکان ناپذیری با واشنگتن و اقمارش در یک ردیف قرار گرفته و شریک موضع گیری واشنگتن شده است که به طور دروغین و با طمطراق نابجا موضع گیری «جامه جهانی» نامیده می شود. در اینجا باید خاطر نشان کرد که لابی ایرانی در روسیه از پس وظایف خود بر نیامده و نتوانسته است در موضع گیری مسئولین روس نفوذ قابل توجهی بکند. این مسئولین مانند سابق به ایران اعتماد نکرده و نمی کنند و در بعضی زمینه ها ضدیت آنها با ایران حتی از واشنگتن بیشتر است. بالاخره آمریکا «بر حسب مقام» وظیفه خود می داند که روحیه ضد ایرانی را از خود نشان دهد.

در سال های اخیر حمایت مسکو و تهران از رژیم بشار اسد در سوریه، وسیله اساسی نمایش شراکت سیاسی بین دو کشور بوده است. مسکو و تهران خصومت خود را با مخالفان تندرو سنی ابراز کرده و «سیاست پلید» امپریالیست ها علیه کشور برادر سوریه را تقبیح می کردند. ولی اشتراک مواضع در زمینه اسد و حمایت مشترک از رژیم علوی (بعثی) تنها قسمت نمایان کوه یخ دریایی بیش نیست. ولی قسمت زیردریایی این کوه شامل جهان بینی مسئولینی است که برای آنها طی ده ها سال اخیر آفتاب از غرب طلوع می کرد. آنها همچنین اعتقاد دارند که اختلاف نظر عمیق درباره مسایل راهبردی زیادی بین روسیه و جهان اسلام و از جمله ایران وجود دارد.

حسن روحانی رئیس جمهور جدید ایران در آن مرحله تاریخی به قدرت رسید که روسیه به تضاد آشکار با موضع گیری رسمی غرب در قبال مسأله اوکراین در آمد. روسیه با وجود اعمال تحریم ها و پایان فعالیت گروه ۸، مانند سابق یکی از مذاکره کنندگان درباره برنامه هسته ای ایران می باشد و بدین وسیله یکی از مواضع کلیدی در زمینه تعیین تکلیف اتم ایرانی را برای خود محفوظ کرده است. همانطور که در فوق اشاره شده است، مسکو عمدتاً پیرو نگاه غربی به این مسأله است. اگر روسیه در شورای امنیت سازمان ملل متحد از حق وتو استفاده کرده بود، مسأله تحریم های ضد ایرانی اصلاً بروز نمی کرد.

چگونگی تغییر و تحول دیدگاه ها درباره تحقق پذیر بودن نزدیکی روابط بین روسیه و ایران در مقالات کارشناسان درباره بازی دیپلماتیک بین جمهوری اسلامی و ایالات متحده منعکس شده است. کارشناسان ابتدا با اطمینان ادعا می کردند که پیمان طبیعی بین ایران و روسیه از همان وهله اول به چشم می خورد که حتی نیازی به اثبات این واقعیت نیست. هر دو کشور منافع مشترک دارند (عراق، سوریه، افغانستان، آسیای مرکزی، خزر، قفقاز بزرگ و فلسطین)؛ موضع گیری آنها در قبال بسیاری از مسایل مبرم زندگی بین المللی یکی است. هر دوی آنها «اسلام گرایی» سلفی را قبول ندارند و غیره.

مدتی بعد موضع گیری ناظران تغییر معینی کرده و در آن جنبه ای نه چندان بارز انتظار پیروزی مشاهده شد. به گفته آنها، باید قبول کرد که با روی کار آمدن روحانی مخالفان لیبرال تکان خورده و فعال شده اند. خیال های واهی و در واقع زودرس و بی اساس ناظران مبنی بر اینکه ایران بتواند با غرب به توافقات برسد، به وجود آمد. بدیهی است که هدف غرب، به بن بست کشاندن مذاکرات است در حالی که هسته نخبگان سیاسی ایران این معادلات جهانی را خوب درک می کنند که در این شرایط لیبرال های ایرانی کوچک ترین شانس ندارند.

بعد از گذشت زمانی نگاه سوم به توسعه اوضاع بروز کرد که گویا بخشی از جامعه ایرانی امیدهای بی اساس به رفع تحریم ها را به ریاست جمهوری حسن روحانی بسته اند. این موضوع موجب نگرانی معین همه «انسان های حسن نیت» در هر دو کشور می شود. خوب است که به موجب قانون اساسی ایران، رئیس جمهور در واقع رئیس قوه مجریه و چیزی شبیه به نخست وزیر ماست در حالی که رهبر روحانی هر آن می تواند در صورت لزوم خط او را تصحیح کند. تأکید می شد که رهبر می داند حقیقت کجاست. او می داند که ایران باید در مقابله با آمریکا همراه و همگام روسیه بزرگ شود زیرا آمریکا به دفعات ایران را گول زده و باز هم همیشه گول خواهد زد.

البته دیری نپایید که این دیدگاه نتوانست جوابگوی واقعیت ناگواری شود که در برابر دیدگان «انسان های حسن نیت» شکل می گرفت. زمان مرحله چهارم وصف روابط روسی - ایرانی فرا رسید که در این مرحله ادعا شد که ایران باید بفهمد که در یک قدمی بزرگترین اشتباه تمام تاریخ خود قرار گرفته است. ایران در طول تاریخ ۲,۵ هزار ساله خود تنها در دوران اسکندر مقدونی با خطر بیشتری برای موجودیت خود روبرو شده بود. لیبرال ها در عمل فضای رسانه های ایرانی را زیر گرفته اند که ده ها شبکه رادیو و تلویزیونی فارسی زبانی که توسط سرویس های ویژه آمریکا و ناتو ساخته شدند، از آنها پشتیبانی می کنند. ولی نخبگان ایرانی هنوز حالی اشان نشده است که به اصطلاح «جامعه جهانی» به برنامه هسته ای و حتی بمب (!) کوچکترین محلی نمی گذارد. تنها چیزی که غرب می خواهد، سرنگونی رژیم فعلی، به بردگی کشیدن ملت ایران و اعمال نظارت خود بر حامل های انرژی این کشور است.

این مرحله چهارم، به تعبیری مرحله پایانی در تکامل ارزیابی های سال گذشته از روابط روسی - ایرانی و ایرانی - غربی بوده است. اگر مطالب منتشر شده در «ایران رو» را ملاک کار قرار دهیم، الآن زمان مرحله پنجم فرا رسیده است. ویژگی این مرحله بدان است که فجایی که ممکن است بر اثر پیروزی حزب لیبرال در جمهوری اسلامی ایران نصیب ملت ایران شوند، دیگر مورد بحث قرار نمی گیرند. در مرحله پنجم فقط این سؤال مطرح شده است که انتقال ایران به مدار نفوذ آمریکا برای روسیه چه مصیبت های مشخصی به بار خواهد آورد. به عبارت دیگر، گفتمان کارشناسان از وصف خطرات احتمالی به ارزیابی فاجعه ای که نزدیک است رخ دهد، می گذرد.

بدیهی است که این تجزیه و تحلیل کارشناسی همه جنبه های منفی که بر اثر هم پیمانی ایران با ایالات متحده نصیب روسیه خواهند شد، به اندازه شور و شعف گذشته نه چندان دور از ایجاد محور مسکو - تهران دور از واقعیت است و چیزی جز خیال واهی نیست. تهاجم موج وار شبه نظامیان داعش و جبهه النصره به قفقاز و مناطق جنوبی روسیه و سرنگونی رژیم های ما بعد کمونیستی آسیای مرکزی و پیوستن این سرزمین ها به «خلافت خوفناک» با مساعدت ایران امریکایی، به عنوان وحشتناک ترین خطرات عنوان می شوند. مشکل بتوان گفت در این تصاویر ترسناک که برای ما می کشند، جهل مذهبی و فرهنگی بیشتر است یا عدم درک واقعیات سیاسی. نظریه ای که به موجب آن ایران بعد از آمریکایی شدن، با عربستان سعودی و ترکیه بلوک سیاسی فوق العاده نیرومندی تشکیل خواهد داد که طبیعتاً ضد روسی خواهد بود، ستاره دیگری در آسمان این گونه سخن پراکنی های نظری است. ادعا می شود که ایران عراق و سوریه و نیز حزب الله و حماس را همراه با خود به این بلوک خواهد برد... مؤلف این طرح شوم آینده نگارانه خاطرنشان می کند که این بلوک حتی بدون پشتیبانی ایالات متحده از توان مستقل نیرومندی برخوردار خواهد شد!

و بالاخره یک نکته دیگر وجود دارد که برای دو کشور خوشحال کننده نیست. واقعیت این است که روسیه ایران را به عنوان خطر منجمد شده ای تلقی می کند که ممکن است ماهیثاً از به اصطلاح «خطر چینی» هم خطرناک تر باشد. طبقه حاکم بر روسیه آگاهی کامل دارد که بخش قابل توجه اراضی جامعه مشترک المنافع امروزی به حوزه تمدن بزرگ ایرانی تعلق داشته و در ادوار تاریخی مختلف بخشی از فضای سیاسی ایران را تشکیل می داد.

مسأله همیشگی ایران این است که این کشور هرگز از نظر روان شناختی، عقیدتی و تمدنی به کسی وابسته نبوده ولی همیشه منابع سازمانی و تکنولوژیکی را کم می آورد تا این استقلال بنیادین داخلی را به حق حاکمیت و استقلال کامل خارجی تبدیل کند. از این نظر مشترکات - هر چند مقطعی - زیادی بین ایران و چین وجود دارد. ایران مانند چین، خود را امپراطوری وسطی محسوب می کند که با قبایل وحشی و بی فرهنگ احاطه شده است ولی این قبایل به علت برتری فیزیکی که فعلاً دارند، مانع غیر قابل عبوری هستند. ایران به همین علت و به حکم عوامل مختلف (از جمله ذهنیت خود) نمی تواند طرف هیچ کس اعم از غرب یا روسیه را بگیرد. ایران در طول تاریخ بازیگر مهم مستقلی بوده است و این حالت خود را در آینده نیز حفظ خواهد کرد.

یمن توسعه طلبی ایران یا تجاوز سعودی؟

نیکلای یگوروف

«خطر توسعه طلبی ایران» در یمن در واقع علت رسمی عملیات «توفان قاطع» است که عربستان سعودی با دریافت اجازه و «مبارکباد» ایالات متحده، در رأس آن قرار گرفته است. اظهارات غوغا بر انگیز منصور هادی رئیس جمهور فراری یمن مبنی بر اینکه «اگر ایران تنگه باب المندب را تحت کنترل خود در آورد، احتیاجی به داشتن بمب اتم نخواهد داشت»، در پایتخت های عربی گوش بدهکار پیدا کرد. ولی آیا فرضیه هایی که رسانه های گروهی ضمن



انعکاس حوادث یمن به ما عرضه می کنند، بی عیب و نقص است؟

آنچه که در این قضیه از همه جالب تر است، مدت کوتاهی که طی آن عملیات «توفان قاطع» تحقق یافته و ائتلاف یعنی در واقع «ناوای عربی» شکل گرفت و نیز سرعت عمل کاخ سفید در زمینه اتخاذ تصمیم مبنی بر حمایت از عملیات مسلحانه علیه یمن می باشد. خودتان قضاوت کنید: نیروهای مردمی شیعیان در تابستان سال گذشته بخشی از یمن و از جمله پایتخت این کشور را تحت نظارت عملی خود در آورده بودند. این نظارت به قدری فشرده بود که منصور هادی رئیس جمهور یمن در واقع همه خواست های شورای سیاسی جنبش حوثی را اجرا کرده و از جمله محمد سالم باسندوه نخست وزیر را بر کنار کرد. اگر بحث درباره نشانه های کودتا مطرح شود، می توان گفت که این کودتا در سال گذشته رخ داد ولو اینکه کسی آن را رسماً اعلام نکرده بود.

اگر سعودی ها اینقدر به فکر «حفظ نظام قانون اساسی در یمن» بودند، آنها بایستی در همان زمان به جامعه بین المللی مراجعه کنند. ولی واقعیت این است که بعد از برکناری هادی از قدرت، در این کشور جنبش آشتی ملی شروع شد. بر همه شرکت کنندگان در مناقشه روشن شده بود که ادامه توسعه مناقشه، یمن را تکه تکه خواهد کرد که هیچ یک از طرف های مناقشه اعم از حوثی ها، رئیس جمهور صالح و مسلمانان شافعی جنوبی، نمی توانند به تنهایی به قدرت برسند. آنها فقط می توانند یک ائتلاف تشکیل دهند که برای این کار وقت لازم است. وقتی توافقات درباره حل و فصل مسأله قدرت و تقسیم بعدی مقامات شکل مشخصی گرفت و ائتلاف نیروهای شیعی و صالح تشکیل شد که همین امر موجب موفقیت حوثی ها در زمینه برقراری نظارت خود بر سایر استان های کشور شد، برخورد بازیگران خارجی با اوضاع داخلی یمن به طور شدیدی تغییر کرد.

احمد مسلمانی مشاور رئیس جمهور مصر اوایل ماه ژانویه سال جاری طی بیانیه شدید اللحنی اظهار داشت که «توطئه ای در جهت تفرقه انداختن بین کشورهای عربی در خط سنی - شیعی وجود دارد» و اینکه این سناریو در سوریه، عراق، یمن و لبنان

با موفقیت عملی می شود. کشور توطئه گر ذکر نشد ولی معلوم است که منظور وی ایران بود. در همان زمان، در ماه ژانویه سال جاری این اندیشه اعلام شد که «هدف نهایی حوثی، برقراری نظارت بر تنگه باب المندب (دروازه اشک) است که این امر برای امنیت مصر، عربستان سعودی و سایر کشورهای منطقه خطر جدی به وجود می آورد». این اندیشه به گردش افتاد که مخاطبین اظهارات مسلمانی بایستی خودشان درباره مراتب دیگر حدس بزنند: حالا که ایران پشتیبان نیروهای حوثی است، بدیهی است که تهران به برقراری نظارت خود بر یکی از مسیرهای کلیدی انتقال حامل های انرژی از خلیج فارس علاقه مند است.

شخصیت مبهم رئیس جمهور هادی

نخبگان سیاسی با نفوذ ایران از موفقیت های جنبش شیعی در یمن استقبال گرمی کردند. در آن زمان صحبت هایی درباره «عمق راهبردی تا سواحل مدیترانه و تنگه باب المندب بین آفریقا و شبه جزیره عربستان» و در باره گسترش نفوذ تهران از لبنان تا یمن شنیده شد و جنبش انصار الله به حزب الله لبنان تشبیه می شد که این بیانات جهان عرب را به گونه ای تحریک می کرد که پارچه سرخ یک گاونر را تحریک می کند. اما گام های جدی برداشته نمی شد زیرا اولاً، دلایل مستقیم اینکه جنبش شیعه یمنی از تهران پول و اسلحه دریافت می کند، به دست نیامده بود و ثانیاً، ریاض خوب می فهمید که مداخله آن در بحران یمن واکنش تند تهران را سبب خواهد شد که می تواند برای خاندان سعودی عواقب غیر قابل پیشبینی به دنبال داشته باشد. سعودی ها بایستی موقعی پیدا کنند که ایران نتواند به سرعت و با قاطعیت این حمله را پاسخ دهد. اواخر ماه مارس برای این کار فوق العاده مناسب است زیرا در همین مرحله مذاکرات میان مدت درباره برنامه هسته ای ایران وارد دور نهایی شده است.

روز ۲۲ ژانویه منصور هادی رئیس جمهور استعفا داد. برخورد مردم یمن با این اقدام وی آرام بود. کفیل ریاست جمهوری منصوب شده و تشکیل دولت موقت آغاز گردید. پایتخت کشور مؤسسات اساسی دولتی تماماً تحت نظارت حوثی ها بودند. ولی منصور هادی سه روز بعد، روز ۲۵ ژانویه رأیش بر گشت و او ناگهان اعلام نمود که در تصمیم خود تجدید نظر کرده و استعفانامه را فرا می خواند. مردم یمن دوباره نسبت به این تصمیم ابراز بی تفاوتی کردند زیرا برای هادی کار از کار گذشته بود و کسی احتمال بازگشت وی به قدرت را جدی نمی گرفت.

ولی «محافل اجتماعی وسیع بین المللی» در این مورد نظر اصولاً متفاوتی داشتند. خود بان کی مون دبیر کل سازمان ملل به بازگشت هادی به مقام ریاست جمهوری دعوت کرد. از همان موقع ریاض و متحدانش در جهان عرب کارزار تبلیغاتی درباره «کودتا» و «ضرورت احیای نظام قانونی» را دامن زده و به زار زدن در برابر سراسر جهان درباره «دمکراسی پایمال شده یمن» و تنها رئیس جمهوری مشروعی که «زنده زنده» سرنگون شد، پرداختند. رئیس جمهور به طور معجزه آسا از حبس خانگی فرار کرده و بزودی در عدن، در قسمت سنی نشین جنوبی یمن ظاهر شد که از آنجا با صدای بلند اعلام نمود که حوثی ها دست نشانده های ایران هستند و اینکه کشور به مخاطره افتاده است در حالی که تهران در صدد است در قسمت شمالی یمن علیه عربستان سعودی موشک هایی مستقر کند.

و بالاخره آهنگ نهایی نواخته شد: عبدربه منصور هادی با استناد به ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد که در آن حق دولت‌ها برای دفاع انفرادی و دسته جمعی از خود در صورت تجاوز نظامی ذکر شده است، از اتحادیه کشورهای عرب و شورای امنیت سازمان ملل متحد درخواست کمک فوری به مقامات مشروع یمن (یعنی خودش - نویسنده) به هر وسیله ممکن را می‌کند. بعد از آن فوراً عدن را ترک کرده و به عربستان سعودی می‌رود.

خطر تخیلی ایرانی و تجاوز واقعی

بعد از آن که هادی همه متونی را که کارگردانان «توفان قاطع» برای او نوشته بودند، خواند، موج تحولات بلند شد. ائتلاف کشورهای منطقه مند به شرکت در احیای نظم قانونی در یمن تقریباً بلافاصله تشکیل شد. کاخ سفید نیز با همین سرعت اقدام کرد: جلسه شورای امنیت ملی ایالات متحده با شتاب تشکیل شد که در آن تصمیم گرفته شد به «ناتوی عربی» به ریاست ریاض در حمله آن به یمن هر کمک «سازمانی» و نیز اطلاعات ضروری جاسوسی ارائه شود. این سرعت عمل تنها در یک صورت می‌توانست تأمین شود: این عملیات علیه یمن بایستی از چند ماه قبل از آغاز رسمی آن تهیه شده باشد. آغاز این عملیات با مذاکرات لوزان درباره برنامه هسته ای ایران به طور محکم مرتبط شد.

تهران واقعاً در حالت بسیار پیچیده ای قرار گرفته است. محکومیت شدید عملیات «توفان قاطع» از زبان دیپلمات‌های ایرانی شنیده شده ولی با این حال یک انتخاب فاجعه بار فراروی ایران ظاهر شده است که در عمل به تجاوز ناتوی عربی واکنش شدید از خود نشان داده و انعقاد موافقتنامه و رفع تحریم‌ها را زیر سؤال ببرد یا اینکه این قرص تلخ را قورت بدهد، قرارداد مورد انتظار با گروه ۵+۱ بین‌المللی را امضا کند و فقط بعد از آن به حمایت از شیعیان یمنی دست بزند.

به نظر می‌آید که تهران به گزینه دوم متمایل است زیرا بر هر ناظر بی طرف روشن است که تنها نتیجه عملیات ناتوی عربی، خونریزی طولانی در یمن خواهد بود. جنگ داخلی جدید در این کشور که رو به پایان گذاشته است، با شدت جدیدی از سر گرفته خواهد شد. رویارویی کذایی شیعه و سنی که رسانه‌های گروهی دوست دارند درباره آن سخن پراکنی کنند، فقط الآن، بعد از این تجاوز بی پرده، جامه عمل خواهد پوشید. عده ای سعی می‌کنند از این واقعیت چشم‌پوشند ولی این رویارویی در حد زیادی «طرح خارجی» است که واشنگتن و متحدان منطقه ای آن هم اکنون اجرا می‌کنند. پخش افسانه‌های بی اساس درباره «توسعه طلبی» تهران همراه با دروغ‌گویی درباره موشک‌های ایران در یمن و دست‌نشانده‌های ایرانی در یمن، به تجاوز مسلحانه واقعی انجامیده است.

دیگر دیر شده است که درباره مشروعیت این عملیات بحث کنیم. ایالات متحده با توجه به منافع راهبردی خود تا کنون این عملیات را تأیید کرده است. ریاض هم به موفقیت عملیات علاقه مند است زیرا سود اساسی آن را خواهد برد. سعودی‌ها و تمام ناتوی عربی به پیروزی کامل در یمن دست نخواهند یافت. ولی اگر حوثی‌ها را به شمال رانده و پیمان آنها را با صالح رئیس‌جمهور سابق ویران کنند و این کشور به دو قسمت تقسیم شود و مناطق شیعه نشین آن در واقع در محاصره قرار بگیرند، ریاض حد اقل برای مدت نه‌چندان طولانی، رهبری در جهان عرب و جهان اسلام را به خود اعاده خواهد کرد.

مسکو، یمن، تهران و عواقب تجاوز به یمن

موفقیت عملیات «توفان قاطع» به مواضع ایران در منطقه ضربه محکمی وارد خواهد کرد. شیعیان عربستان مجبور خواهند شد اندیشه‌ها و اصول بیداری شیعی یعنی مبارزه در راه حقوق خود را فراموش کنند زیرا در صورت شکست هرچند جزئی حوثی‌ها، زمان ارتجاع و فرمانروایی پادشاهی‌های سنی حاشیه خلیج فارس فرا خواهد رسید. پادشاه سلمان به منظور دستیابی به هدف پر ادعای «اعاده رهبری به ریاض» به پشت جبهه محکم و آرام احتیاج دارد که بدون آرام کردن یمن فراهم نخواهد شد. این اعاده رهبری که ورد زبان شده است، چیزی جز پیروزی بر تهران در جنگ سرد منطقه‌ای نیست که کسی نباید در این مورد هیچ خیال بی‌اساسی داشته باشد.

ایالات متحده به طور کاملاً «مشروع» و به بهانه حمایت از شریک راهبردی خود، حضور خود را در شاخ آفریقا و در تنگه باب المندب گسترش خواهد داد که این هم یکی از عواقب عملیات «توفان قاطع» است. خطرات جدید برای یمن به وجود خواهد آمد زیرا بیش از نیمی از واردات چینی حامل‌های انرژی از این مسیر می‌گذرد.

روسیه در یمن منافع جدی راهبردی ندارد ولی تقویت عربستان سعودی خود به خود برای مسکو خطر فوق‌العاده‌ای ایجاد می‌کند زیرا در حالی که «توسعه طلبی ایرانی» یک پدیده تخیلی است، گسترش نفوذ سعودی‌ها در منطقه منافع ملی روسیه‌ام از قفقاز تا آسیای مرکزی، یک پدیده خونین واقعی است.

روسیه از کارهای عربستان سعودی رنج زیادی برده است. ما تا کی باید این عذاب را تحمل کنیم؟ کافی است یادآوری شود که این رژیم دست‌نشانده آمریکایی در طول تمام تاریخ نوین کشورمان به ما زیان عظیمی رسانده و برای ما مصیبت‌های بی‌شماری فراهم کرده است. این رژیم همراه با آمریکا به فروپاشی اتحاد شوروی کمک کرد، مرتباً قیمت‌های نفت را پایین آورده و می‌آورد و پایه‌های اقتصاد ما را متزلزل می‌کند؛ این رژیم اسلام‌گرایان افراطی و انواع و اقسام تروریست‌ها را تأمین کرده و پیش‌ما می‌فرستاد؛ این رژیم از جدایی طلبان چچن و قفقازی پشتیبانی کرده و به آنها الهام عقیدتی می‌داد. عربستان سعودی همیشه روسیه را در زمینه برنامه هسته‌ای ایران، اوضاع بازار نفت، بی‌ثباتی قفقاز بزرگ، آسیای مرکزی و به خصوص در سوریه که متحد ما در منطقه مدیترانه است، شانتاژ کرده است.

آیا روسیه باید با آرامش به تجاوز جدید عربستان سعودی واکنش از خود نشان دهد در حالی که منافع راهبردی ما در خطر است؟ چنین چیزی بعید است! اکنون حوثی‌ها حمله می‌کنند ولی آنها از نیروی هوایی و وسایل مؤثر ضد هوایی برخوردار نیستند. چرا ایالات متحده و کشورهای ناتو حق دارند به اوکراین مدرن‌ترین سلاح‌ها را بفرستند ولی روسیه نمی‌تواند به منظور تأمین توازن نیروها سامانه‌های ضد هوایی را در اختیار حوثی‌ها بگذارد؟ این کار کاملاً جوابگوی منافع ماست. می‌توان این صادرات را از طریق نخبگان یمن جنوبی تنظیم کرد که ما با آنها روابط خوبی داریم. اگر روسیه و ایران بتوانند حوثی‌ها را متقاعد کنند که نخبگان یمن جنوبی را به نظام جدید سیاسی جلب کنند، ما فرصت خوبی به دست خواهیم آورد که برای مدت طولانی به یمن برگردیم. محور ژئوپلیتیکی روسیه - ایران - یمن جامه عمل پوشیده و تصویر ژئوپلیتیکی جهان را تغییر خواهد داد.

یک نکته جالب دیگر آن است که عملیات در یمن به احتمال قوی بر قیمت های نفت اثر جدی نخواهد گذاشت. می توان احتمال داد که قیمت های جاری با استفاده از روش های غیر بورسی تأمین می شود. در غیر این صورت نمی توان فهمید چرا تنش روز به روز بیشتر می شود ولی قیمت ها با سرعت قبلی افت می کند.

در هر حال، با وجود اینکه بدترین سناریوی تحولات مشاهده می شود، هنوز می توان با استفاده از روش های سیاسی عواقب منفی عملیات در یمن را کاهش داد. اولاً، مسکو باید با توجه به روابطی که دارد، در گفتگوی وسیع داخلی یمنی میانجی گری کند و رفتار خود را در این زمینه با تهران و پکن هماهنگ نماید. ثانیاً، ناتوی عربی که با شتاب بی نظیری تشکیل شد، پیمان یکپارچه ای نیست زیرا هر یک از اعضای آن منافع خاصی دارد و بسیاری از اعضای این پیمان از رهبری سعودی ها به وجد نمی آیند. به عبارت دیگر، برای مانور دیپلماتیک امکانات فراوانی وجود دارد. فقط اراده سیاسی و هوشیاری مسئولین سیاسی ما لازم است...

تجاوز به یمن، حادثه کم اهمیتی در حیاط خلوت جغرافیایی نیست. عراق، سوریه و یمن حلقه های یک زنجیره و صحنه هایی از مبارزه ریاض در راه سلطه منطقه ای و مبارزه واشنگتن در راه سلطه جهانی هستند. از این نظر، معرفی حوادث در این کشور رنج دیده به عنوان «رویارویی ایرانی - سعودی» که به مابقی جهان ربطی ندارد، کوتاه بینی و اشتباه محض است.

